

بررسی مقایسه‌ای جایگاه جریان فکری لیبرال دموکراتیک و جریان اسلام سیاسی در انقلاب مشروطه و انقلاب اسلامی ایران

امیر پورزمان^۱

اصغر پرتوی^۲

ابوالفضل لطفی زاده^۳

چکیده

در این پژوهش مهمترین اهداف مطرح شده راجع به بررسی جایگاه و اثرگذاری جریان‌های فکری لیبرالیستی و اسلام سیاسی در دو انقلاب مشروطه و انقلاب اسلامی می باشد. در بیان یافته‌های تحقیق می توان گفت: در انقلاب مشروطه جریان اسلام سیاسی متأثر از اندیشه‌های فقه‌های تشیع همانند: میرزای نایینی، آخوندخراسانی، شیخ فضل الله نوری، آیت الله طباطبایی و بهبهانی هدایت و رهبری مردم را برعهده داشتند، جریان لیبرالی نیز با روشنفکرانی همانند سید حسن تقی زاده، میرزاملکم خان، آخوندزاده، جهانگیرخان صوراسرافیل، علی اکبر دهخدا و ... از تأثیرات بسزایی در پیشبرد اهداف انقلاب مشروطه برخوردار بودند، اما در انقلاب اسلامی بیشترین اثرگذاری و نقش در پیروزی انقلاب برعهده جریان اسلام سیاسی به رهبری امام خمینی(ره) بود و جریان‌های لیبرالی بیشتر در حاشیه قرار داشتند. لذا سایر جریان‌های فکری به حاشیه رانده شده و جمهوری اسلامی متأثر از افکار امام خمینی و آموزه‌های اسلام سیاسی ایجاد شده است. لازم به ذکر است با بهره‌گیری از روش توصیفی تحلیلی و تطبیق اثرگذاری اندیشه‌ها (جریان اسلام سیاسی و لیبرالیسم) در دو انقلاب بزرگ معاصر این پژوهش شکل گرفته است.

واژگان کلیدی:

جریان‌های فکری، لیبرالیسم، مارکسیسم، اسلام سیاسی، انقلاب مشروطه، انقلاب

اسلامی

^۱ - گروه علوم سیاسی، واحد زنجان، دانشگاه آزاد اسلامی، زنجان، ایران. Iau_p@yahoo.com

^۲ - گروه علوم سیاسی، واحد زنجان، دانشگاه آزاد اسلامی، زنجان، ایران. asgpar@yahoo.com

^۳ - گروه علوم سیاسی، واحد زنجان، دانشگاه آزاد اسلامی، زنجان، ایران.

s_lotfi_۲۰۱۰@yahoo.com

مقدمه

در تاریخ معاصر ایران وقایع بسیاری به وقوع پیوسته است اما بی تردید دو انقلاب مشروطه و انقلاب اسلامی ایران مهمترین وقایع تاریخ معاصر بشمار می‌روند که تاثیر عمده ای بر تاریخ ایران و منطقه برجای گذاشتند این دو پدیده مهم تاریخی از جهات مختلف از جمله آرمان ها و اهداف، نقش مردم، رهبری، روشنفکران گروههای سیاسی، رسانه ها، ایدئولوژی و تاثیر قدرت‌های خارجی بایکدیگر تفاوتها و شباهتهایی دارند که بررسی آنها حایز اهمیت است و ویژگی بارز انقلاب اسلامی را به خوبی نمایان می‌سازد. مرداد ۱۲۸۵ مردم ایران بعد از مبارزه علیه استبداد نهضت مشروطیت را رقم زدند که در جریان این انقلاب دو گروه روحانیون و روشنفکران بیش از همه فعال بودند. روحانیون در بسیج مردم نقش اساسی رداشتند و در حوزه عمل گام برداشته و در ابتدا رهبری نهضت را با استفاده از پایگاه مستحکم خویش عهده دار شدند. گروه دوم روشنفکران بودند که با نظریه پردازی، نوشتن کتاب و روزنامه ضمن زمینه سازی فکری به تدریج رهبری فکری مشروطه را به نفع جریان غرب گرا به عهده گرفته و موجب بیداری اذهان و حرکت مردم شدند (فوران، ۱۳۷۸: ۲۷۶). این در حالیست که پس از گذشت هفت دهه، انقلاب اسلامی ایران با مشارکت همین جریانات فکری لکن در وضعیتی متفاوت از لحاظ میزان تاثیرگذاری هر یک از جریانات فکری و نوع رهبری به وقوع پیوست. در واقع جریان های فکری مختلفی در ایران معاصر ظهور و بروز یافته اند که از مهمترین آنها می توان به جریان مذهبی، جریان لیبرالی و جریان فکری مارکسیستی اشاره کرد. اما آنچه در این پژوهش به عنوان مسئله اصلی مطرح شده است عبارت است از: مقایسه جایگاه جریان فکری لیبرال دموکراتیک و اسلام سیاسی در انقلاب مشروطه و انقلاب اسلامی.

در تشریح بیشتر موضوع و مسئله مطرح شده می بایست اشاره ای به جریان های فکری ایران معاصر شود که می توان جریان های فکری ایران معاصر را متأثر از سه مکتب اساسی دانست. این سه مکتب عمده و تاثیرگذار در تحولات فکر سیاسی ایرانیان عبارتند از: ۱- اسلام ۲- لیبرالیسم ۳- مارکسیسم. بجز مکتب اسلام که در کشورهای اسلامی از شمال آفریقا تا جنوب شرق آسیا اثرات خود را به مثابه یکی از مهمترین منابع آموزه های سیاسی و اجتماعی برجای گذارده است، مکاتب لیبرالیسم و مارکسیسم نیز در بسیاری از انقلابات و تحولات کشورهای اروپایی، آمریکایی و آسیایی و حتی برخی کشورهای اسلامی الهامبخش ترین آموزه ها را ایجاد کرده اند. البته نباید فراموش کرد که در کشورهای اسلامی و بویژه ایران از پیش از انقلاب مشروطه تا کنون دو مکتب لیبرالیسم و مارکسیسم (سوسیالیسم) در برخی موارد تلاش شده است از سوی اندیشمندان و روشنفکران در همراهی با آموزه های اسلامی ممزوج گشته و ارائه شوند. که اسلام لیبرال با شاخصه هایی همانند جبهه ملی، نهضت آزادی و شخصیت هایی چون مصدق، بازرگان، طالقانی، سحابی و... نمود یافته و اسلام چپگرا (سوسیالیستی) با روشنفکرانی همانند علی شریعتی، محمد نخب و ... ارائه شده است. اما آنچه بیشترین تاثیر را در تحولات سیاسی و اجتماعی ایران معاصر داشته است، مکتب اسلام و فقهای تشیع می باشند که قبل از انقلاب مشروطه با شخصیت هایی همانند سیدجمال الدین اسدآبادی شروع شد و در نهایت امام خمینی با تکمیل مبانی و مولفه های آن، اسلام سیاسی را بر پایه جمهوری اسلامی ایران بعد از انقلاب بهمن ماه ۱۳۵۷ پایه گذاری کردند.

مسئله اصلی پژوهش حاضر تمرکز بر این نکته است که جریان فکری تاثیرگذار در انقلاب اسلامی نسبت به انقلاب مشروطه به چه صورت متحول شده و چه تمایزاتی داشته اند.

۱- جریان فکری اسلام سیاسی در انقلاب مشروطه

مهمترین رهبران و پیشقراولان اسلام سیاسی در انقلاب مشروطه را می توان روحانیون و علمای اسلام همانند شیخ فضل الله نوری، آخوندخراسانی و میرزای نایینی داشتند که از مهمترین شخصیت‌های اثرگذار در تحول مذکور بودند در ادامه این مبحث به بررسی آرا و اندیشه های علمای مزبور که در مشروطه از جایگاه والا و بسزایی برخوردار بودند می پردازیم.

۱-۱- آخوند خراسانی

آخوندخراسانی از طرفداران سرسخت مشروطیت بود و در حالیکه در نجف ساکن بود از طریق مکاتبات و با استفاده از نامه و تلگراف تلاش بی شائبه ای در به ثمر رساندن مشروطیت به عمل آورد. وی در پاسخ به نامه مردم همدان و در غیریت با رویکرد حداکثری که پاسخ تمام مسائل و سوالات را در دین و احکام شرع جستجو می کند، تعیین نوع حکومت را نه وظیفه ی دین و عالمان دین بلکه از وظایف «عقلای ملت» می داند. (ثبوت، بی تا، ص ۱۲۳) ایشان حکومت و سیاست را فنی می داند که می بایست توسط متخصصین آن اجرا و اداره شود. همچنین «به نظر آخوند ولایت مطلقه منحصر به ذات ربوبی است او ولایت مطلقه هیچ انسانی را بر نمی تابد و حتی ولایت معصومان را مقید به حوزه متعارف و عمومی می داند وی هر گونه تصرف غیر متعارف یعنی از طریق معهود و شناخته شده همگانی شرعی را در جان و مال و ناموس مردم از سوی حضرات معصومات منکر می شود و همگان را در لزوم رعایت احکام بشریت مساوی می داند». (کدیور، ۱۳۸۲، ص ۱۰۵) ایشان در نامه ای به محمدعلی شاه، عقیده به اختیارات مطلق برای هرکسی غیر از صاحب مقام عصمت را تخطئه کرده و می نویسد: فعال مایشاء بودن و مطلق الاختیار بودن غیر معصوم را هرکسی از احکام دین شمارد لااقل مبدع خواهد بود. (ناظم الاسلام کرمانی، ۱۳۷۶، ج دوم ص ۲۹۰)

همچنین در جزوه ای تحت عنوان دیدگاههای سیاسی آخوند خراسانی و شاگردانش به نقل از شیخ آقابزرگ تهرانی که از شاگردان اخوند بوده است حدود هیجده دلیل از سوی آخوند برای رد حکومت توسط فقها ذکر شده است. آخوند خراسانی سیاست و حکومت را یک فن می داند که باید توسط کسی که بلد این فن است اجرا شود نه خودش یا فقیهی دیگر. نفی مطلق ولایت فقیه و نفی تقدم فقیه در امور حسبیه و به رسمیت شناختن حق جمهور مردم، عقلای مسلمین و ثقات مؤمنین و در امور حسبیه رای متاخر و نهایی خراسانی و مبانی شرعیت دیدگاههای وی است» (کدیور، ۱۳۸۲: ص ۱۰۵)

آخوند خراسانی در تقابل با فقهای حداکثری و مشروع خواهی مانند: شیخ فضل الله نوری و سید محمدکاظم یزدی به حملیت و طرفداری از «اراده ی عمومی» و آراء «عقلای ملت» می پرداخت و راه را بر عرف و عقلانیت در سایر امور سیاسی و اجتماعی باز می گذاشت.

۱-۲- میرزای نایینی

محمد حسین نائینی معروف به میرزای نائینی مهمترین شخصیت دینی فقهی دوره مشروطیت در کتاب معروف تنبیه الامه و تنزیه المله بلیغ ترین دریافت دینی از وضعیت ایران جدید را ارائه می‌دهد. او در این کتاب در واقع گفتمان جدید فقهی در باب سیاست را مبنی بر مشروعیت نسبی پادشاهی مشروطه در دوره غیبت نظریه پردازی نموده است. به نظر او استبداد ذاتا با اصول و آموزه‌های اسلامی تخالف داشته و با انحطاط پیوند ذاتی دارد. حکومت در صدر اسلام بر مصلحت مردم و آزادی آنها مبتنی بوده است و تبدیل کردن استبداد به مشروطه یک واجب شرعی است. استبداد به ایران و جاهای دیگر اسلام از زمان معاویه رسوخ کرده است. (رحمانیان، ۱۳۸۲، ۲۱۰) نائینی هفت عامل را برای پیدایش استبداد بر شمرده است: جهالت و نادانی ملت به حقوق خود و مسئولیت حکومت؛ استبداد دینی ناشی از معاویه؛ نفوذ دادن شاه‌پرستی؛ اختلافات و تفریق کلمه امت؛ ارباب، تخویف و تعذیب؛ ارتکاب رذیله استبداد و استعباد مردم؛ گسترش ظلم بین طبقات اجتماعی و قوای مالی و نظامی مردم به وسیله دیگران غصب شده و در سرکوبی آنها صرف می‌شود. (نائینی، ۱۳۷۸، ۱۴۱) او اندیشه سنتی شیعه را نقد کرده و بدین وسیله از آن فاصله می‌گیرد؛ چرا که او بجای تأکید بر فرد بر اندیشه سیاسی جدید تأکید می‌کند.

۳-۱- شیخ فضل الله نوری (۱۲۲۴ ه.ش - ۱۲۹۷ ه.ش):

شیخ فضل‌اله نوری یکی از علمای طراز اول عصر مشروطه بود که در مخالفت با مشروطه و حمایت از مشروعه خواهی در غیریت با میرزای نائینی و سایر فقه‌های مشروطه خواه قرار داشت. به نظر شیخ فضل الله نوری اداره دنیای مردم در زمان غیبت کبرا توسط «فقیهان عادل» و «سلاطین اسلام پناه» صورت می‌گیرد. وی می‌گوید: «جعل قانون کلاً یا بعضاً منافات با اسلام دارد و این کار، کار پیغمبر است. مسلم را حق جعل قانون نیست. اعتبار به اکثریت آرا به مذهب امامیه غلط است. قانون نویسی چه معنا دارد؟ قانون اساسی و اعتبار به رأی اکثریت آرا اگر چه در امور مباحه بالاصل هم باشد، چون بر وجه قانون التزام شده و می‌شود؛ حرام تشریحی و بدعت در دین است و کل بدعه ضلاله، مباح را هم اگر التزام به آن نمایند و لازم بدانند و بر مخالفت آن جزا مترتب نمایند، حرام است. از جمله مواد، تقسیم قوای مملکت به سه شعبه که اول قوه مقننه است و این بدعت و ضلالت محض است، زیرا که در اسلام برای احدی جایز نیست تفنین و جعل حکم؛ هر که باشد، و اسلام ناتمام ندارد که کسی او را تمام نماید. و در وقایع حادثه باید به باب احکام که نواب امام (ع) هستند رجوع کنند، و او استنباط از کتاب و سنت نماید، نه تقنین و جعل» (ترکمان، ۱۳۶۲، ج ۱ صص ۵۶، ۵۸)

وی از ادامه همپایی و همراهی با مشروطیت به دلیل مغایرت اصول مشروطه با شرع در دیدگاه او دست کشید. «مخالفت شیخ فضل‌اله از آنجا حاصل شد که چون فرمان مشروطیت به دست آورده شد و زمان تدوین اصول حقوق اساسی رسید، ناسازگاری عقاید دموکراسی با مبانی شریعت مشهود افتاد و فکر مشروعیت‌طلبی علیه مشروطه‌خواهی نشو و نما یافت». (الگار، ۱۳۶۰، ص ۷۸) شیخ فضل‌اله نوری از ابتدا، قرائت خاصی را از مشروطیت ارائه کرد. او چنین می‌اندیشید که مراد مشروطه این است که احکام شرع به رویه قانونی تبدیل خواهد شد، و بدین ترتیب موازین شرع بر جامعه حاکم

می‌گردد. به عبارت دیگر، منظور وی از مشروطه، اجرای احکام شرع در قالب یک نظام اجتماعی بود. این نوع برداشت را می‌توان بخوبی در نامه‌ای که به آقا نجفی اصفهانی نوشته است، یافت. وی در این نامه، رویه مشروطه بر اساس دیدگاه اروپائیان را به منزله اضمحلال دین، و انحطاط اسلام به شمار می‌آورد. وی در جای دیگر، در جواب استفتای مردم درباره وظیفه مجلس پاسخ داد که در احکام اسلام، تغییری ایجاد نمی‌شود و حدود آن، کارهای دولتی و اصلاحات امور سلطنتی است که سابقاً بر وجه استقلال واقع می‌شدو حال باید بر وجه شوروی شود. و به هیچ وجه، در امور شرعیه و احکام اسلامی اثنی‌عشری، چه معاشیه و چه معادیه، حق دخالت ندارد و تعرض نخواهد کرد (ترکمان: همان: ۶۶)

به دور از هرگونه قضاوت نسبت به رفتار سیاسی شیخ فضل‌اله نوری در جریانهای مشروطیت، از حیث نظری او را باید از میان فقهای شیعی از جمله کسانی دانست که به صورت سنتی، در حوزه گفتمان اندیشه سیاسی شیعه، ولایت انتصابی فقها را در شرعیات (امور حسبیه) — که البته ولایت فقیه به این معنا از مسائل دیرپای فقه شیعه به شمار می‌رود — و نیز سلطنت مسلمان با کفایت و مقتدر در امور عرفی، می‌پذیرفتند و در آن گفتمان اندیشه می‌کردند.

۴-۱- روزنامه‌ها و ارگان‌های اسلامگرایان در مشروطه:

در سال ۱۳۲۵ ق / ۱۲۸۶ ش، ۷۷ روزنامه در کشور چاپ می‌شد که ۴۸ روزنامه در پایتخت و ۸ در اصفهان و ۷ در رشت و سه تا در همدان و شهرهای مشهد، شیراز، یزد، کرمانشاه، ارومیه و انزلی هر کدام یک روزنامه داشتند. (محیط طباطبایی، ۱۳۷۵: ۱۳۳) از آنجایی که مجلس اجازه داده بود. «روزنامه‌نویس و تماشاچی مطابق نظام نامه داخلی مجلس حق حضور و استماع دارند، بدون این که حق نطق داشته باشند...» لهذا عموم روزنامه جات مادامی که مندرجات آنها مخل اصلی از اصول اساسیه دولت و ملت نباشد مجاز و مختارند که مطالب مفید و عام‌المنفعه را همچنان مذاکرات را... به طبع رسانیده و چاپ نمایند.» (ذاکر حسین، ۱۳۷۰: ۶۳)

یکی از مهمترین روزنامه های این دوره که جریان اسلام گرا را نمایندگی می کرد، روزنامه ندای وطن به مدیریت مجدالاسلام کرمانی بود. این روزنامه مشی میانه رو و معتدل داشت. مجدالاسلام معتقد بود که استبداد در مقابل اسلام قرار دارد و مخالف حکم قرآن است و مشورت و شورا مطابق «فرمان یزدان» همچنین از استبداد به مثابه عامل مخرب دین و دولت نام برده و مشورت را زنده کننده کشور و ملت می داند. (روزنامه ندای وطن ۱۳۲۴ ق / ۱۹۰۶ م، س ۱، ش ۱، ص ۲) در این روزنامه سعی بر آن بود تا تعریفی از دولت مشروطه ارائه گردد که بیشتر منطبق بر قانون باشد لذا در تعریف مشروطه: «دولت مشروطه عبارت است از دولت قانونی و اشتراک عقول ملت در ایجاد قوانین و حفظ آن ها به مشورت و عمل به اکثریت» و سپس ادامه می دهد که هر ملتی که دارای آزادی و حفظ حقوق و به عبارت دیگر دارای قانون است، آن ملت دارای حکومت مشروطه است. (روزنامه ندای وطن ۱۳۲۵ ق / ۱۹۰۷ م، س ۱، ش ۱۴، ص ۴) بنابراین در تعریف دولت مشروطه تکیه اساسی این روزنامه بر قانون است و قانون را با آزادی و حفظ حقوق افراد یکی می داند.

این مطلب همان چیزی است که در بسیاری از روزنامه های دیگر نیز می توان دید. اصولاً دغدغه اصلی بسیاری از روزنامه نگاران و مشروطه خواهان همین مسئله است، یعنی عمل بر اساس قانون و

آزادی در چارچوب قانون چه قانون اسلام و چه قوانین حقوقی و مدنی دیگر.

۵-۱- تاثیرات و پیامدهای علما و اسلامگرایان در شکل‌گیری انقلاب مشروطه

سه نفر از علمای بزرگ که در انقلاب مشروطه نقش فعالی داشتند عبارت‌اند از: سیدمحمد طباطبایی، سیدعبدالله بهبهانی و دیگری شیخ فضل‌الله نوری. سید محمد طباطبایی، از مهمترین فقهایی بود که هم در تدوین ایدئولوژی مشروطه و هم در بسیج مردم برای انقلاب مشروطه نقش بسزایی داشت. وی در فعالیت‌های خود برضد حکومت عین‌الدوله با قاطعیت فراوانی «عدالتخانه» و «مجلس» یا انجمنی را که در خدمت مردم باشد، در خواست می‌کرد. او می‌گوید که: «دادگری، اجرای قانون اسلام و تاسیس مجلسی که با پادشاه و گدا یکسان رفتار کند، می‌خواهد» (ناظم الاسلام کرمانی، ۱۳۵۷، ص ۳۱۸)

شیخ فضل‌الله نوری در مهاجرت علما به قم که منجر به قیام فراگیر در سراسر کشور شد، شرکت و به همراه سایر علما به قم رفت. وی جنبش عدالت‌خواهی را ناشی از ستم زمامداران، فقر عمومی و بی‌قانونی زمامداران و نفوذ بیگانگان در تصمیم‌گیریها می‌دانست و از قیام مردم در تاسیس عدالتخانه و عزل عین‌الدوله حمایت می‌کرد. ایشان در آغاز نهضت در ایجاد و رهبری تاسیس عدالتخانه و جنبش روحانیت و سپس تدوین قانون اساسی نقش ویژه‌ای بر عهده داشت. نقش پیشرو روحانیون در تاریخ معاصر ایران را امام خمینی چنین شرح داده: «این صد سال اخیر را وقتی ما ملاحظه کنیم هر جنبشی که واقع شده است از طرف روحانیون بوده است. بر ضد سلاطین، جنبش تنباکو بر ضد سلطان وقت آن بوده است، جنبش مشروطه بر ضد رژیم بود البته با قبول داشتن رژیم، عدالت می‌خواستند ایجاد کنند.» (امام خمینی(ره)، صحیفه نور، جلد ۷، ص ۲۰۴)

۶-۱- تاثیرات و پیامدهای علما و اسلامگرایان در تدوین قانون اساسی مشروطه

قانون اساسی مشروطه که در ۸ دیماه ۱۲۸۵ خورشیدی در ایران تصویب شد، مشتمل بر ۵۱ ماده بود. قانون اساسی مشروطه از اصل اول تا چهاردهم در مورد تشکیل مجلس، از اصل پانزدهم تا سی و یکم در وظایف مجلس و حدود و حقوق آن، از اصل سی و دوم تا سی و هشتم در اظهار مطالب به مجلس شورای ملی (تقدیم لوایح به مجلس)، از اصل سی و نهم تا چهل و دوم عنوان مطالب از طرف مجلس، از اصل چهل و سوم تا چهل و هفتم در مورد شرایط تشکیل مجلس سنا، اصل چهل و هشتم تا پنجاهم در مورد شرایط تشکیل و انحلال مجلس، و اصل پنجاه و یکم آن هم در مورد وظیفه‌ی سلطنت است که، ایجاد آسایش و امنیت ملت را وظیفه آن می‌داند.

همزمان با تدوین متمم قانون اساسی، کشمکش بعضی از علمای شریعت طلب به رهبری شیخ فضل‌الله نوری با جبهه علمای مشروطه طلب جلوه تندتر و آشکارتری یافت، به عبارت دیگر، به رغم اشتراک مواضع و همکاری اولیه روحانیون در لزوم محدود کردن سلطنت استبدادی مطلقه، پس از استقرار مشروطیت و تشکیل مجلس شورای ملی و به ویژه همزمان با تدوین متمم قانون اساسی میان آنان اختلاف و جدایی افتاد. گروهی از علمای مشروطه طلب، به دلیل عدم تباین ذاتی میان مبانی نظری و کارکرد عملی نظام مشروطیت و مجلس شورای ملی با مبانی نظری و احکام شریعت اسلام، به پشتیبانی خود از مشروطه و مجلس ادامه دادند، لکن گروهی دیگر تحت عنوان جناح

روحانی مشروطه مشروعه خواه به رهبری شیخ فضل الله نوری، ضمن امتناع از همراهی با مشروطیت، با آن به مخالفت برخاستند. شیخ فضل الله نوری، با اعتقاد به تعارض بعضی از اصول متمم قانون اساسی با قوانین و احکام اسلامی - به ویژه اصل آزادی بیان، قلم، مطبوعات و مذهب، اصل مساوات حقوقی همه مردم ایران و ادیان مختلف و اصل عرفی کردن دستگاه قضائی کشور و رسیدگی به محاکم شرعیه در شرعیات و محاکم عدلیه در عرفیات - واکنش نشان داد و طرحی را مبنی بر لزوم نظارت مجتهدان طراز اول بر مصوبات مجلس در جهت مطابق بودن آن مصوبات با قوانین شرع تهیه و با تغییراتی چند به عنوان اصل دوم متمم قانون اساسی تصویب شد. مدتی از تصویب طرح پیشنهادی شیخ فضل الله نوری نگذشته بود که بار دیگر ایشان و برخی دیگر از علما به بهانه مخالفت با مشروطیت و مجلس، اجتماعی برپا کردند و در اعتراض به مشروطیت همراه با طرفداران خود در حرم حضرت عبدالعظیم (ع) تحصن کردند.

تحصن شیخ فضل الله نوری و همراهانش واکنشهای مختلفی را به دنبال داشت. به طوری که آیت الله سید کاظم یزدی -از مراجع ایرانی مقیم نجف- و بعضی از مردم و علمای تهران به حمایت از مواضع ایشان پرداختند. اما متحصنان با انتشار اعلامیه هایی به تشریح مواضع و علل مخالفت خود با مشروطیت و مجلس شورای ملی پرداخته و خواستار اسلامی بودن مجلس شدند. آنان سرانجام پس از مدتی تحصن، به تهران بازگشتند. اما مدت کوتاهی از بازگشتشان نگذشته بود که مباحث مطروحه در مجلس درباره مسائل حقوقی و قضائی که بر کاهش قدرت و اختیارات قضائی روحانیون تأکید ویژه ای داشت شیخ فضل الله را به ادامه مخالفت با وضعیت موجود مجبور ساخت، اما به دستور پادشاه -محمدعلی شاه- قوای حکومتی به اجتماع میدان توپخانه حمله و شیخ فضل الله و همراهانش به مدرسه مروی رفته و در آنجا متحصن شدند که حاکم تهران -ظفرالسلطنه- به دستور شاه اجتماع مشروطه طلبان مشروعه خواه در مدرسه مروی را نیز سرکوب و آنان را از مدرسه اخراج کرد. به هر حال در برابر این گونه اقدامات حکومت شیخ فضل الله نوری - در مقام مجتهد احکام شرع - به حرمت شرعی مشروطیت فتوا صادر کرد. (آجودانی، ۱۳۸۳: ص ۸۵ - ۸۰)

با تلاش علما و مراجع، روحانیت به قانون اساسی وارد گردید، اما با وجود تلاش آنها برای رسیدن به این هدف، در حین اجرا و پس از تصویب آن، به تدریج، نقش روحانیت در عرصه سیاست پس از مشروطه کم رنگ تر شد، تا آنجا که بجز سلطنت و اراده مطلق رضاشاه، دیگر چیزی از قانون اساسی مشروطه باقی نماند. روحانیت در دوره دوم مجلس، افرادی همچون آخوند خراسانی و مازندرانی را برای اجرای اصل دوم متمم قانون اساسی برای نظارت به مجلس شورای ملی معرفی کرد و در آخر، مجلس نیز پس از انتخاب هیأت «طراز» از مجتهدان برای حضور در مجلس دعوت به عمل آورد؛ اما علی رغم این تلاش ها، هر کدام از منتخبان به بهانه ای عذر خواستند و تنها دو تن از آنها، یعنی مرحوم مدرس و امام جمعه خوئی پذیرفتند و در مجلس شرکت کردند و پس از قریب یک سال، مجلس به اتمام رسید. در دوره سوم نیز هر دو منتخب به عنوان نماینده از تهران انتخاب و عضو مجلس شدند و دیگر خبری از اجرای اصل «طراز» نبود. (امام جمعه زاده، شهرام نیا، نجات پور،

۲- جریان فکری لیبرال دموکراتیک در انقلاب مشروطه

از مهمترین مصادیق لیبرالیسم را می توان آزادی خواهی، دموکراسی و فردگرایی نام برد که در انقلاب مشروطه این مفاهیم در ایران عرصه بروز و ظهور یافت و مهمترین منادیان آن نیز افرادی همانند: تقی زاده، میرزا ملکم خان، میرزا فتحعلی آخوندزاده، میرزا آقاخان کرمانی، شیخ محمدرضا مساوات، جهانگیرخان صوراصرافیل، علی اکبر دهخدا، و بسیاری از روشنفکران و شخصیت های برجسته بودند که در احزاب و روزنامه های مختلف به فعالیت می پرداختند. این دسته از نواندیشان، بیش تر به خاطر نوشته هایشان شهرت یافتند. تأثیرات این گروه بر سنت های اصلاح گرایانه ایران، از جمله مسائل فلسفی، دینی، اجتماعی، بیش از آن بود که پیش تر در جامعه مطرح شده بود (نیکی. کدی ۱۳۶۹ ص ۲۸۰). این پندار که آنان در اصل غرب گرا یا مزدور بودند، تصور نادرستی است. طبیعی است که با توجه به وضعیت نابسامان ایران، بی قانونی، هرج و مرج، فقر و فساد که در زندگی ایرانیان مشاهده می شد، این گروه راه حل های غربی را برای رفع این مصائب و مشکلات جستجو می کردند. این گروه از نواندیشان و روشن فکران ایرانی، در قالب های مختلف نویسندگی، روحانی، بازرگان، سفیر، سیاح، روزنامه نگار، فعالیت و تلاش می کردند و گروهی قابل ملاحظه و تأثیرگذار را تشکیل دادند که گروهی از آنان پیش از وقوع مشروطه و گروهی در جریان مشروطه، فعال بودند و پرداختن به تک تک آنان نیازمند نوشتن ده ها و شاید صدها جلد کتاب است؛ اما نظر به محدود بودن مقاله و جلوگیری از اطاله کلام، تنها به چند مورد که بیش ترین تأثیرپذیری را از اندیشه های مغربزمین، به خصوص لیبرالیسم داشتند و نیز افکار و عقایدشان در شکل گیری مشروطه مؤثر بود، مورد مطالعه و بررسی قرار می گیرند تا میزان تأثیرپذیری آنان از مکتب لیبرالیسم بر مخاطب روشن شود.

۲-۱- سیدحسین تقی زاده (۱۲۵۶ - ۱۳۴۸ خورشیدی):

تقی زاده با عضویت در تشکیلات فراماسونری و با توجه به نفوذ گسترده آن در میان «منورالفکر» های ایرانی در خارج و داخل کشور و خصوصاً در میان طبیفی از مشروطه خواهان، توانست به داخل جنبش مشروطه راه یافته و نقش خود را ایفا کند. تقی زاده در اواسط ۱۲۸۷ ش. در پی تشدید قیام مردم بر ضد محمد علی شاه مخفیانه به تبریز بازگشت. در آن زمان مشروطه خواهان تبریز حول شخصیت هایی چون ستارخان و باقرخان گردآمده بودند و تقی زاده تنها مورد توجه اقلیتی از روشنفکران جنبش مشروطه قرار گرفت. و در پی شدت گرفتن قیام مردم بر ضد محمدعلی شاه و استبداد، و ظاهراً وصول پیامی از آزادی خواهان تبریز، تقی زاده با هیئت و نامی مبدل مخفیانه وارد ایران شد (تقی زاده، ۱۳۷۲: ۱۰۴-۱۱۶). و از سوی چهره هایی چون عضدالملک (نایب السلطنه)، محمد ولی خان تنکابنی، سردار اسعد بختیاری به تهران دعوت شد تا در کمیته ای که هدفش اداره موقت کشور و فرو نشانیدن خشم و تندروری مشروطه خواهان بود فعالیت کند. (همان: ۱۵۰). در همین سال تقی زاده در انتخابات دوره دوم مجلس شورای ملی به نمایندگی از مردم تبریز به مجلس راه یافت. که در همین دوره شیخ فضل الله نوری اعدام شد و سید عبدالله بهبهانی نیز ترور شد. پس از

این حوادث، تقی‌زاده به دشمنی با روحانیت متهم شد و مرحوم آخوند خراسانی و عده‌ای از علمای نجف به «فساد مسلک سیاسی تقی‌زاده و عدم شایستگی او در مجلس و لزوم خروج او از ایران فتوا دادند. (زریاب خویی، ۱۳۴۹: ۱۶۵).

با توجه به اوضاع و شرایط موجود، تقی‌زاده مهمترین برنامه و راهی که برای درمان مشکلات و مصائب کشور پیشنهاد می‌کرد، پیروی از غرب و غربگرایی بود. ایشان معتقد بود که ایران باید برای رسیدن به ترقی ظاهراً و باطناً فرنگی مآب شود و از غرب تقلید کند. «نخست می‌پنداشت که صنعتی شدن کشور، پیشرفت علمی، آزادی سیاسی و عقیده، رشد فرهنگی و آموزشی، از راه «اخذ بلاشرط آداب و عادات فرنگ» (تقی‌زاده، ۱۳۳۸: ۲)، «تسلیم مطلق شدن به اروپا» و دستور عمل قراردادن این شعار ناسنجیده‌ای که زبانزد هم شد: «ایران باید ظاهراً و باطناً، جسماً و روحاً فرنگی مآب شود و بس» میسر است. او و همفکرانش بازمانده همه فرهنگها و تمدنهای جهان را در افول و تمدن غرب را در طلوع می‌دیدند و گمان می‌کردند که راه پرهیز از انحطاط، تقلید محض از غرب و سپردن راه تاریخی غرب است. پذیرش مطلق فرهنگ و تمدن غرب با برخورد گزینشی با سنن ملی سازگاری ندارد. او همچنین در ادامه برنامه‌های خویش برپایی نهادهایی که برگرفته از اصول مدنیت جدید غربی می‌باشند همانند، پارلمان و آزادی خواهی و دموکراسی برای ملت و کشور ضروری می‌دانست. وی با اشاره به تفکرات و بی‌پروایی‌های خویش در پیروی از غربگرایی بعدها می‌گوید: «این جانب در تحریض و تشویق، اولین نارنجک تسلیم به تمدن فرنگی را در چهل سال قبل بی‌پروا انداختم» (تقی‌زاده، ۱۳۳۹: ۴۱۷-۴۲۹).

۲-۲- میرزا جهانگیرخان صوراسرافیل

میرزا جهانگیرخان شیرازی، روزنامه‌نگار، فعال سیاسی و نویسنده ایرانی دوره قاجار بود. وی فرزند آقا رجبعلی در ۱۲۹۲ ق/ ۱۲۵۴ شمسی در شیراز متولد شد. وی با آغاز مشروطه‌خواهی به عضویت انجمنهای متعددی که شکل گرفتند درآمد و به تندروترین این انجمنها، اجتماعيون عاميون که مرکزش در باکو بود و انجمن آذربایجان، پیوست. فعالیت سیاسی او بعد از تشکیل اولین دوره مجلس شورای ملی و استقرار مشروطه از بین نرفت و به همراه دیگر تندروان مخالف محمدعلی شاه به کمیته ملی پیوست. کمیته ملی پانزده عضو داشت: میرزا نصرالله ملک‌المتکلمین؛ سید جمال‌الدین واعظ اصفهانی؛ سید محمدرضا شیرازی مساوات؛ ابراهیم خان حکیم‌الملک؛ سید حسن تقی‌زاده؛ سید عبدالرحیم خلخالی؛ سید جلیل اردبیلی؛ حسینقلی‌خان نواب؛ ادیب‌السلطنه؛ جهانگیرخان شیرازی؛ میرزا علی‌اکبر خان دهخدا؛ میرزا داود خان؛ میرزا محمدعلی خان نصرت‌السلطان؛ ابوالحسن خان معاضدالسلطنه و میرزا سلیمان خان. اعضای کمیته هر نیمه شب در منزل حکیم‌الملک در خیابان پستخانه گردهم جمع می‌شدند و با طلوع آفتاب محل را ترک می‌کردند. سه نفر وظیفه اجرای تصمیمات جلسه را داشتند: محمد نجات؛ حسین پرویز و میرزا محسن نجم‌آبادی. هدف این تشکل تهییج افکار عمومی به منظور مبارزه با محمدعلی‌شاه بود و سخنورانی چون سید جمال و ملک‌المتکلمین با سخنرانیهای خود و میرزاجهانگیرخان و مساوات و دهخدا با انتشار روزنامه و مقالات تند به این هدف کمک می‌کردند و سیاستمداران عضو نیز به شیوه خود بر آشفتنگی

می‌افزودند.

بعد از آنکه به فرمان محمد علیشاه مجلس به توپ بسته شد و اساس مشروطیت را بهم خورد، ستم و جور و حبس و قتل آزادیخواهان و مشروطه طلبان آغاز شد. عده ای از وحشت و ترس از جان خود به سفارتخانه‌های انگلیس و عثمانی و فرانسه پناه بردند و برخی دیگر زندگی مخفی در پیش گرفتند تا دوباره مشروطیت به همت آزادیخواهان تبریز و رشت بسرکردگی ستارخان و باقرخان جان گرفت و گروهی هم در همان روزهای اول با وضع دلخراشی دستگیر و به چنگ حکومت و عوامل محمد علیشاه افتادند و متأسفانه جمعی از آنها از جمله میرزا جهانگیر خان مدیر «صوئیسرافیل» و ملک المتکلمین بطرز فجیعی کشته شدند. (ملک زاده، ۱۳۶۳: ۳۹۸)

۲-۳- آخوند زاده: (۱۲۹۵-۱۲۲۷.ه.ش):

آخوند زاده از جمله اندیشه‌گران ایرانی عصر قاجاریه بود که با جنبه‌هایی از علوم و فرهنگ و تمدن جدید غرب آشنایی داشت. وی علت بنیادین عقب‌ماندگی ایران را عنصر عرب می‌دانست. بدترین میراث آنان خط و الفبای ناقص بود، که همراه دین اسلام وارد ایران شد. بنابراین مثلث عرب، خط و الفبا و اسلام عامل عقب‌ماندگی ایران است. در مقابل ایران قبل از اسلام، دوران درخشانی است که با ورود اسلام افول کرد و دوران ظلمانی شروع شد. البته آخوند زاده متوجه این تناقض نشده است که انحطاط قبل از اسلام (ضعف و فروپاشی ساسانیان) چگونه با پدیده بعدی بنام اسلام عقب مانده، حاصل شده است. (آزاد ارمکی، ۱۳۸۰، ۱۶۸ و حقدار، ۱۳۸۲، ۲۶)

آخوندزاده تحت تاثیر فلسفه سیاسی نوین غربی، با انتقاد از وضع موجود در جامعه ایران، به اصول و مبانی سیاسی مشروطیت پارلمانی و دموکراسی غربی و مفاهیمی چون آزادی‌ها و برابری‌های دموکراتیک و سکولاریسم دلبستگی فراوانی داشت. یکی از ویژگی‌های مهم نگاه آخوندزاده به غرب آن بود که وی مفاهیم و نهادهای غربی را تا حدود زیادی همان‌گونه که در فلسفه سیاسی غرب و جوامع غربی وجود داشت، مورد تاکید و حمایت قرار داد.

او با اعتقاد به وجود برخی تضادها و تناقض‌های موجود میان اسلام و دموکراسی غربی، به کسانی چون ملکم خان و مستشارالدوله که می‌کوشیدند مصلحت‌اندیشانه و با تقلیل مفاهیم غربی، آن مفاهیم را با اسلام همانند جلوه دهند، انتقاد و اعتراض می‌کرد چنان که در نامه انتقاد خود از رساله «یک کلمه» مستشارالدوله چنین نوشت: «به خیال شما چنان می‌رسد که گویا به امداد احکام شریعت، کونستیتوسیون فرانسه را در مشرق زمین مجری می‌توان داشت. حاشا و کلا، بلکه محال و ممتنع است.» (آجدانی، ۱۳۸۸، ۲۲ و آخوندزاده، ۱۳۵۵، ۱۰۱)

میرزا فتحعلی آخوندزاده، یکی از نخبگان فکری اثرگذار، با انتقاد از ساخت قدرت سیاسی، لبه تیز شمشیر را مستقیماً به سوی خودکامگی حاکم بر شاهان قاجاری و علما نشانه می‌گیرد و مینویسد: «ای ایران... تأثیر ظلم دیسپوت (استبداد) و زور فئانیز (تعصب) علما به ضعف و ناتوانی تو باعث شده و جوهر قابلیت تو را زنگ آلوده و تملق و نفاق و مکر و خدعه و جبن و تقیه خوگر ساخته.» وی سپس با انتقاد گزنده از وضعیت عمومی جامعه و مقایسه حکومت ایران با سایر کشورها و بی‌اقتداری آن، علاوه بر استبداد شاهان، نبود یک قانون معین و دستاویز را علت مشکلات میدانند و یکرنگی و

اتحاد در برابر دیسپوت را تنها راه برون رفت از وضعیت موجود قلمداد میکند. وی در ادامه تنها راه رسیدن به عظمت و شوکت گذشته ایران را تربیت ملت و کسب سواد میداند و سپس با دعوت پادشاه به برپایی پارلمان و وضع قوانین و از بین بردن فاصله بین دولت و ملت میخواهد که حکومت سبب گسترده شدن دامنه عدل و سعادت و پاتریوت (میهن دوستی) شود. (اکبری یاسوج و گرجی ازندریانی، ۱۳۹۶)

۲-۴- ملکم خان: (۱۹۰۸-۱۳۲۶ ق - ۱۸۳۳ م/۱۲۴۹ ق):

بسیاری از مورخان و پژوهشگران در تحلیل و ارزیابی خود از افکار سیاسی میرزا ملکم خان او را غریزه و پدر غربزدگی در ایران تلقی و معرفی کرده اند، اما مدارک و دلایلی در دست است که نشان می دهد این شیوه از تلقی، پیوند چندان نزدیکی با واقعیت ندارد. شاید بتوان گفت ریشه اصلی این نوع تلقی درباره ملکم خان را باید در تصویر اغراق آمیزی که فریدون آدمیت از ملکم خان و مواضع فکری او درباره غرب به دست داده است جست وجو کرد. به نوشته آدمیت: «ملکم خان پیشرو اصلی و مبتکر واقعی اخذ تمدن فرنگی بدون تصرف ایرانی بود. در واقع فلسفه عقاید سیاسی او مبتنی بر تسلیم مطلق و بلاشروط در قبال تمدن اروپایی بود. عقیده داشت که ایران در تمام ارکان زندگی سیاسی و اقتصادی باید اصول تمدن غربی را بپذیرد.» (آدمیت، ۱۳۴۰، ۱۱۳) در نقد دیدگاه آدمیت درباره ملکم خان، دکتر ماشاءالله آجودانی به درستی نوشته است: «تصویر اغراق آمیزی که آدمیت از مفهوم اخذ تمدن غربی در تفکر ملکم ارائه داده است، باعث بسیاری از گمراهی ها در برداشت های معاصر ایران ما شده است. آن آیین تمدن غربی که از دیدگاه ملکم باید به عینه اخذ می شد و تصرفی هم در آن نمی شد، آیین حکمرانی، قانون و نظم دولت بود که او از آن به اصل آیین تمدن غرب یاد می کرد. ملکم در مراحل اولیه زندگی اش و در دوره بی کوتاه معتقد بود اخذ قانون دیوان یا دولت باید بدون هیچ تصرفی انجام گیرد، اما مقصود او از اخذ آیین حکمرانی بدون هیچ تصرفی، این نبود که تمام مظاهر مدنیت غربی، فی المثل همه شیوه ها در رسوم اجتماعی و طرز زندگی مردم آنها را هم باید اخذ کرد. (آجودانی، ۱۳۸۳، ۲۸۳ و ۲۸۴)

میرزا ملکم خان هر چند سه نظریه: دین عامل عقب ماندگی (هیچگاه آشکارا تبلیغ نکرد)؛ خط و الفبا عامل عقب ماندگی و استبداد و فرهنگ استبدادی عامل عقب ماندگی را طرح کرده است، عامل اصلی و تعیین کننده را مورد اخیر می داند و او با این نظریه شناخته شده است. معتقد است تبلیغ عامل اول مؤثر نیست و در جوامع عاری از تجدد فرهنگی و فکری و علمی به اصول اخلاقی دین نیاز هست و لذا معتقد است اصول تجدد را نیز باید به نام دین تبلیغ کرد. در این راستا او تلاش کرد بین حکمت دینی (عقل معاد شرقی) و حکمت سیاسی (عقل معاش غربی) توافق ایجاد نماید.

ملکم خان با توجه به شرایط اجتماعی ایران به ویژه نفوذ و قدرت سنتی مذهب و رهبران مذهبی در جامعه ایران، مصلحت اندیشانه کوشیدند مشروطیت، دموکراسی، قانون، آزادی و برابری های دموکراتیک را از طریق تقلیل آن مفاهیم و نهادها، با اسلام همانند و هماهنگ جلوه دهند. و با پنهان نگاه داشتن برخی تضادها و تناقض های موجود میان اسلام و قوانین شرعی با مشروطیت و دموکراسی غربی، از مخالفت های دین مداران سنتی و به ویژه رهبران روحانی با مشروطیت و

دموکراسی بکاهند. بر پایه همین شیوه از تلقی مصلحت اندیشانه و البته نامتناسب با واقعیت بود که مستشارالدوله در نامه‌ی بی به آخوندزاده نوشت: «به جمیع اسباب ترقی و سیویلیزاسیون، از قرآن مجید و احادیث صحیح، آیات و براهین پیدا کرده ام که دیگر نگویند فلان چیز مخالف آیین اسلام یا آیین اسلام مانع ترقی و سیویلیزاسیون است» و میرزا ملکم خان نیز در گفت و گوی خود با ویلفرید بلنت انگلیسی اظهار داشت: «چنین دانستم که تغییر ایران به صورت اروپا کوشش بی فایده بی است. از این رو فکر ترقی مادی را در لفاف دین عرضه داشتم. (آجدانی، ۱۳۸۸، ۲۲)

۲-۵- میرزا آقاخان کرمانی (۱۸۶۷/م/۱۳۱۴ق - ۱۸۵۴/م/۱۲۷۰ق)

وی به فلسفه تاریخ و در نتیجه خود آگاهی تاریخی تکیه می کرد و معتقد بود فقدان خود آگاهی در ایران بخاطر فقدان فلسفه تاریخ است. او از دوره ایران بعد از اسلام به ذلت های هزار و سیصد ساله یاد می کرد. و انحطاط را امری عارضی می دانست؛ چرا که معتقد بود حکومت و دین هر سرزمین باید با مقتضیات طبیعی فطری آن متناسب باشد و دین زرتشتی دین متناسب ایران است و اسلام آئین خشک و خشنی است. او تعدد زوجات، روضه و آثار آن را مورد نقد قرار می دهد. فاسد شدن حکومت ایران را چیرگی عرب - اسلام می داند. عرب - اسلام بار آورنده سه خصلت شک، تصدیق بالاتصور و تقیه بوده و در نتیجه بر عقل، فلسفه و فرهنگ گرایی ایرانیان آسیب زده است. او از یک طرف بر قرار داد تکیه می کند و از طرف دیگر از ایران باستان تمجید می نماید. فرهنگ چند خدایی یونانیان، دموکراسی و فرهنگ تک خدایی دینی - اسلامی، استبداد شرقی تولید کرده است. او از علما، فرهنگ صوفیانه بعد از اسلام و بخت و اقبال انتقاد کرده است. (رحمانیان، پیشین: ۸۸-۱۷۷)

۲-۶- عبدالرحیم طالبوف (۱۳۲۹-۱۲۵۰ ق.ه)

یکی دیگر از پیشروان نوخواهی و روشن گری و از روشن فکران برجسته و پرکار عصر ناصری و روزگار مشروطه گری ایران، «عبدالرحیم طالبوف» بود. وی در میان اندیشه گران و دگراندیشان روزگار خود، در عشق به وطن و ایران و ایرانی ممتاز بود: «اول جهان را دوست دارم، سپس ایران و پس از آن خاک پاک تبریز را.» (افشار، ایرج ۱۳۳۰ ص ۲۱۶). اعتقاد به حاکمیت عقل و مبارزه با خرافات، علم گرایی و آزاداندیشی، از محورهای اساسی اندیشه‌ای او بود که خود از صفات و ویژگی‌های لیبرالیسم محسوب می شوند.

عبدالرحیم طالبوف، از جمله روشن فکرانی است که واژه لیبرال را در نوشته‌های خود به کار برده است. هر چند به نظر می رسد که در معنا و مفهوم آن دچار مشکل بوده است؛ اما استعمال واژه مذکور در نوشته‌های او، مطلب قابل توجهی است و بیان گر آشنایی کلی وی نسبت به مکتب‌های سیاسی آن روزگار است. او ضمن بیان حکایتی در خصوص واژه لیبرال، می نویسد: «لیبرال بودن، قطرات عقاید و آرای است که از ماء الحیات علم و تجربه تراویده می شود.» (طالبوف تبریزی، عبدالرحیم ۱۳۵۶ ص ۲۰۲). وی ضمن اشاره به احزاب و گروه‌های موجود در بعضی کشورهای اروپایی، می نویسد: «فرقه دیگر، منکر رسوم قدیمه و طرفدار اصلاحات جدید، طالب آزادی و مساوات کامله، حافظ حقوق خود و مصدق حقوق سایر ملل هستند. جراید مخصوص دارند، گفتار و کردارشان همیشه

در مسلک مذکور می‌باشد. آن‌ها را «لیبرال» می‌نامند». (طالبوف تبریزی، عبدالرحیم ۱۳۵۶ ص ۲۰۳). طالبوف در ادامه توضیح لیبرال، به تقسیمات آن اشاره می‌کند و می‌نویسد: «یک شعبه آن، همیشه در خیال رفاهیت حالت فقرا و مزدورین هستند ... نام این شعبه را «سیتسوالیست» گذاشته‌اند» که در این‌جا منظور او، «سوسیالیست» است. «و یک شعبه، طالب برافکندن همه نظم و ترتیب و طرفدار آشوب و هرج و مرج می‌باشند. آن‌ها را «آنارشیز» می‌گویند و یک شعبه، جمهوری طلب و طالب تسویه ثروت و زحمت و مخالف خیال متمولین و صاحبان مکت است. آن‌ها را «سیتسوال دیموکرات» می‌گویند و یک شبه می‌خواهند که قانون اساسی را، هر وقت اقتضاء نمود، تغییر کلی بدهند و از نو بسازند. آن‌ها را «رادکال» می‌گویند». (طالبوف تبریزی، عبدالرحیم ۱۳۵۶ ص ۲۰۵). توضیح آن‌که باید توجه داشت که غالب این تعریف‌ها و توضیحات در مورد این‌گونه واژه‌ها، از دقت علمی لازم برخوردار نیست؛ اما قابل توجه است.

«نوشته‌های طالبوف تبریزی در فلسفه اجتماعی و سیاسی، در سطح خیلی برتری قرار دارند. وی دارای تفکر فلسفی - تحلیلی و نماینده سیاست عقلی است.» (آدمیت، فریدون ۱۳۶۳ ص ۸). محوریت عقل در اندیشه او تا آن‌جا بود که انسانیت انسان به آن محک می‌خورد: «حق سبحانه و تعالی، جبلت آدمی بر آن داشته است که همیشه از پی دانستن اسباب هر چیز برآید و زبان از بهر پرسیدن هر چیز بگشاید.» (طالبوف تبریزی، کتاب احمد، ص ۱۳). وی در گفتارهای سیاسی، اغلب به آرای متفکران جدید استناد می‌کند، به خصوص از جرمی بنتام، ولتر، روسو رنان. (آدمیت، فریدون، ۱۳۶۳ ص ۸). در نوشته‌های خود جنبه‌های مثبت نخواستگی، به ویژه اصول حکومت داری غرب را مورد ستایش بسیار قرار داده است. او از ملت و دولت بر بنیاد مفاهیم جدید آن واژه‌ها سخن گفته و دولت و حکومت را ناشی از مردم می‌دانست (طالبوف تبریزی ۱۳۵۶ صص ۱۳۷-۱۲۳). طالبوف هم‌چون دیگر روشن‌فکران آن روزگار، معضل اساسی وضعیت آن روز جامعه ایران را در حاکمیت سلطنت مطلقه و بی‌قانونی می‌دید و ظلم و ستم موجود را نتیجه فقدان قانون می‌دانست. او در کنار نقادی سلطنت، به نهاد روحانیت نیز می‌پرداخت و آن نهاد را همچون نهاد سلطنت، عامل تداوم وضعیت نابسامان جامعه ایران می‌دید. (طالبوف تبریزی ۱۳۵۶ صص ۱۳۷-۱۳۰). نظرگاه کلی طالبوف علم و آزادی بود. وی این دو عامل را عوامل اصلی ترقی و مدنیت دانست. او آزادی را به شش قسم: آزادی هویت، آزادی عقاید، آزادی قول، آزادی مطبوعات، آزادی اجتماع و آزادی انتخاب تقسیم کرده است. (طالبوف تبریزی ۱۳۵۶ ص ۱۸۷). طالبوف با حمله به نهاد روحانیت، آنان را از مقابله با نهادهای جدید منع کرده و آنها را کسانی دانست که نخوانده و ندانسته، در مقابل قانون صف‌آرایی می‌کنند: «آن وقت ندامت کسانی را که برای این دنیای پنج روزه و تصرف املاک مردم به اسم آسمان حکومت می‌کنند و هر وقت در مملکت اسم قانون و تربیت برده می‌شود، بدون این‌که بخوانند و بدانند و بفهمند که این قوانین فقط برای حفظ ناموس ملت است، با هزار فن و استادی خاموش می‌نمایند». (طالبوف تبریزی ۱۳۵۶ ص ۱۰۰).

از نظر طالبوف، راز ترقی و بهبود جامعه، در نشر دانش، فن، حکومت و قانون بود: «امنیت جانی و مالی، نوع‌پروری، انتشار معارف، وطن‌دوستی، ترقی صنعت و ... همه از آن حکومت قانون است؛ اما این قانون باید ساخته و پرداخته پارلمان باشد و باید هوشیار باشیم که مرض خودگامگی و بی‌قانونی، بنای ملیت ما را ویران می‌گرداند.» (طالبوف تبریزی، ۱۳۵۶ ص ۱۹۲). وی در مورد آزادی می‌نویسد: «آزادی؛ یعنی، مختار بی قید و حر، مساوات؛ یعنی، برابری و بی تفاوتی و بی امتیازی.» (طالبوف تبریزی، ۱۳۵۶ ص ۱۸۴). او از این هم فراتر رفته و به دنبال مضمون این تعاریف بود و معنای حقیقی آن را «تعظیم شرف نفس، احساس علویت وجدان خود و همان قدر از آن دیگران است که او را آزادی و مساوات می‌گویند.» (طالبوف تبریزی، ۱۳۵۶ ص ۱۸۵). می‌دانست. او آزادی انسان را در اصل ودیعه طبیعی مصون از تصرف و تغییر خود و دیگران می‌دانست که هیچ حکومت و ریاستی حق تصرف در آن را نداشت و معتقد بود که اگر این حق طبیعی از انسان سلب گردد، به انتظار نشستن او برای اعاده‌اش، کاری است بیهوده؛ چرا که بر سر حفظ حریت خود باید مرد و زحمت انتظار را نکشید. (طالبوف تبریزی، ۱۳۵۶ ص ۱۸۵).

طالبوف به آزادی‌های اقتصادی در پرتو استقلال ملی، اعتقادی عمیق داشت. او دل در گرو پیشرفت اقتصادی کشور در سایه ایجاد امنیت برای به راه انداختن کارخانه‌ها و صنایع و اعتلای اقتصادی کشور در پرتو آزادی‌های اقتصادی، احترام به مالکیت خصوصی برای ایران و تشویق به داشتن علم «Politic Economy» یا «اقتصاد سیاسی» می‌کرد. وی یکی از علل رونق و ترقی اروپا را تحصیل ثروت اندوزی می‌دانست. مفهومی که در نزد مردم ما مجهول و مبهم بود. او با انتقاد از عدم آگاهی از علم «Politic Economy» بر این باور بود که روح و مدیر عالم مدنیت، ثروت است. (طالبوف تبریزی، ۱۳۵۶ ص ۱۳۳).

به اجمال باید گفت که عبدالرحیم طالبوف سخن‌گوی راستین گفتمان لیبرالیسم ایران بود. اگرچه او نیز مثل دیگر روشن‌فکران روزگار خود، در راستای درمان دردهای جامعه و مردم خود، سعی و تلاش می‌کرد و کوشش او نیز قابل تحسین است؛ اما او نیز نتوانست اندیشه‌های اخذ شده از غرب را با فرهنگ بومی ایرانی وفق و تطبیق دهد و شاید هم چنین کاری ممکن نبود.

۷-۲- میرزا علی اکبرخان دهخدا

دهخدا همچنین از جرگه مشروطه‌خواهان تندرو و رادیکال به شمار می‌آمد. که با آغاز قرن بیستم و آغاز دوران مشروطیت در ایران، همراه با میرزا جهانگیر خان در روزنامه «صوراسرافیل» با زبان طنز برای بیان دیدگاه‌های انتقادی خود بهره می‌گرفتند و به انتشار مقاله‌های پرشور سیاسی می‌پرداختند. در واقع ظهور فرهیختگانی همانند دهخدا را باید مرهون انقلاب مشروطه بود زیرا با انقلاب مشروطه، مقطع جدیدی از حیات سیاسی دهخدا آغاز شد که روزنامه نگاری انتقادی و روشنگرانه جلوه آشکار آن بود. همراهی با میرزا قاسم خان تبریزی و میرزا جهانگیر خان شیرازی در انتشار روزنامه صور

اسرافیل فصل نوی در زندگی مبارزاتی دهخدا گشود و افزون بر آن، نقطه عطفی در حیات روزنامه نگاری فارسی بود. نگرش انتقادی حاکم بر روزنامه، که شاکله نظام اقتدار کهن و نمایندگان آن آماج اصلی اش بود، در کنار توجه به اقشار فرودست اجتماعی، دو وجه متمایز محتوای این روزنامه بود. (کسروی، ۱۳۷۸: ۲۷۷)

«دهخدا در سلسله مقالاتی که در روزنامه صوراسرافیل (ش ۱۷ تا ۳۰) نوشت، طرحی جامع و روشن برای حل مشکل اقتصادی ایران و توسعه همه جانبه آن عرضه کرد. وی در خلال این مقالات نشان داد به شاخه‌ای از دموکراسی گرایش دارد که جویای عدالت اجتماعی و اصلاحات اقتصادی است. می‌توان گفت «جوهر طرح و نظر دهخدا سوسیال دموکراسی یا مردم سالاری اجتماعی است».

۸-۲- روزنامه های لیبرالی در انقلاب مشروطه

صوراسرافیل یکی از پرشمارترین و برجسته ترین نشریات لیبرالی دوران مشروطه به شمار می رفت. بگونه ای که در هر شماره تیراژی در حدود ۵۵۰۰ نسخه داشت. که گاهی تیراژش را تا ۲۴ هزار نسخه قید کرده اند. (مستوفی، ۱۳۴۳: ۲۴۹) این هفته نامه، در ۳۵ شماره منتشر شد که ۳۲ شماره آن در تهران پخش گردید. نخستین شماره اش در ۱۷ ربیع الاول ۱۳۲۵ و آخرین شماره اش در شنبه ۲۰ جمادی الاولی ۱۳۲۶، یعنی سه روز قبل از کشته شدن میرزا جهانگیرخان منتشر شد.

مهمترین اهداف این نشریه که در سرمقاله نخستین شماره، با توجه به مفاهیم: حریت، مساوات و اخوت چنین بیان شده است: «شاید بتوانیم به دین و دولت و وطن و ملت خود خدمتی بکنیم و به ابنای این آب و خاک موروثی که با خون پدران و نیاکان، عجین و سرشته است ابراز ارادتی نماییم. در تکمیل معنی مشروطیت و حمایت مجلس شورای ملی و معاونت روستائیان و ضعفا و فقرا و مظلومین، امید داریم تا آخرین نفس ثابت قدم باشیم. و از این نیت مقدس تا زنده ایم دست نکشیم و با صدای بلند می‌گوییم که از تهدید و هلاکت بیم و خوفی نداریم و به زندگی بدون حریت و مساوات و شرف واقعی نمی‌گذاریم...» (صوراسرافیل: شماره اول، پنجشنبه هفدهم ربیع‌الآخر ۱۳۲۵)

نشریه صور اسرافیل در تهران به صورت هفتگی چاپ و منتشر گردید. در تهران از ۱۷ ربیع‌الثانی ۱۳۲۵ تا ۲۰ جمادی‌الاول سال ۱۳۲۶ با فراز و فرودهای مختلفی منتشر شد و بعد از قتل میرزا جهانگیرخان، با مهاجرت دهخدا به اروپا سه شماره آخر نیز در ایوردون سوئیس تنها به کوشش علی‌اکبر دهخدا و سرمایه مالی معاضدالسلطنه پیرنیا از اول محرم ۱۳۲۷ تا ۱۵ صفر همان سال تهیه شد و انتشار یافت.

یکی از وجوه بارز این روزنامه تأمل در مبانی مشروطیت، سرنوشت آن و عواملی بود که آن را در موقعیت بحرانی قرار داده بود. تأسیس این روزنامه مجالی پیش آورد تا هواداران مشروطه درباره چند و چون پاسداری از این دستاورد تأمل و راهکارهایی را پیشنهاد کنند. همزمان با مسأله دخالت خارجی، موضع نویسندگان این روزنامه در قبال روسیه تزاری و نقش آن در سرکوب جنبش مشروطه خواهی بازتاب آشکاری یافت.

این روزنامه چندین بار، به خاطر جسارت به مقدسات دینی و شخصیت‌های دینی و حاکمان، توقیف

شد و از طرف مرحوم طباطبایی حکم تکفیر نویسندگان آن داده شد.

۹-۲- نقش و جایگاه روشنفکران لیبرال در تدوین قانون اساسی

با صدور فرمان مشروطیت، گروه‌های مختلف مذهبی و روشنفکران به منظور فراهم ساختن مقدمات افتتاح مجلس شورای ملی و تدوین نظام نامه انتخاباتی به تکاپو برخاستند و اختلافات بالقوه در میان رهبران جناح‌های درگیر انقلاب، مبدل به اختلافات بالفعل گردید و سرانجام قانون اساسی مطابق میل و آرزوی آزادی خواهان تنظیم و به صحنه پادشاه رسید.

طراحان قانون اساسی و برخی از نمایندگان مجلس اول، با بهره‌گیری از فضای روانی و غلبه حس مشروطه‌خواهی در میان افکار عمومی، متن قانون اساسی را با عجله و شتاب به تصویب رساندند. این شتاب باعث شد تا در اولین قانون اساسی مصوب مجلس مشروطه، فقدان ارکان و بنیانهای مرسوم در قوانین اساسی، (حتی با معیارهای غربی آن) به چشم بیاید. قانون اساسی مشروطه، عمدتاً بیانگر شیوه ایجاد مجلس شورای ملی و مجلس سنا، چگونگی کار مجلسین و طرح لوایح و طرحها و نحوه رای‌گیری از نمایندگان و همچنین ارتباط مجلس با دولت بود. در نتیجه آنچه قانون اساسی نامیده می‌شد عملاً «سند قانونی روشمندی نبود و مرکب از مجموعه شروط با عجله سرهم بندی شده‌ای بود که صرفاً برای نحوه برقراری مقررات و عملکردهای دو پیکره قانونگذاری موجود، یعنی مجلسین تنظیم شده بود».

از این مهم تر اینکه در هیچ کدام از اصول آن به حقوق و آزادیهای عمومی، آزادی احزاب، تفکیک قوا و استقلال قوه قضائیه نیز اشاره‌ای نشده بود.

طبق اصل ۲۸ این قانون، وزیران دولت به جای پاسخگویی به مجلس، در برابر شاه مسئول بودند که چنین اصلی به تنهایی می‌توانست بنیان یک حکومت مشروطه را بر باد داده و نوعی نقض غرض محسوب می‌شد. به نقل از «علی اصغر شمیم» در کتاب «ایران در دوره سلطنت قاجار» علت این اغماض عبارت بود از: «گرداندگان نخستین دوره مقننه ایران، مسامحه را در مورد پاره‌ای از اصول مسلم به اصرار و پافشاری ترجیح داده و با وقوف کامل بر لزوم گنجاندن مواد مربوطه به آزادیها و حقوق افراد، برای نجات انقلاب و در دست گرفتن ابتکار عمل با عجله قانون اساسی را تدوین کرده و به تصویب مجلس رسانده و درصدد اغتنام فرصت بوده‌اند تا در شرایط مساعد و پس از استقرار کامل قوه مقننه در تکمیل قانون اساسی بکوشند» (شمیم، ۱۳۷۸: ۱۱۳)

نقایص این قانون اساسی خیلی زود خود را نشان داد و نمایندگان مجلس بر آن شدند تا، این ایرادات را رفع و عالی‌ترین سند حقوقی — اداری کشور را تکمیل کنند. به نظر می‌رسد نمایندگان مجلس در طرح و تصویب این قانون، تنها به دنبال ایجاد اسکلت یک حکومت پارلمانی بودند تا در اولین فرصت با اصلاح و تکمیل آن، کالبد و جامه جدید حکومت را بر این چارچوب سوار کنند. بنابراین متمم قانون اساسی رسماً در پانزدهم مهرماه ۱۲۸۶ و یک سال پس از تأسیس مجلس شورای ملی به تصویب رسید.

این متمم اصول تازه‌ای همچون متساوی‌الحقوق بودن افراد کشور صرف نظر از دین و مذهب و طبقه، تضمین آزادی مطبوعات و احزاب، تقسیم قوای حکومتی به سه دسته قانون‌گذاری، قضایی و

اجرایی و مسئول بودن وزراء در برابر مجلس را در بر داشت. اما ناهمخوانی با خصلت‌های مذهبی و اجتماعی جامعه، زمین ناهموار سیاست در ایران و حرکت کج‌دار و مریز و غیرمستقل، برخی نخبگان سیاسی و نمایندگان مجلس این متمم را نیز دچار ناکارآمدی کرد و زمینه‌های آغاز دوران دیکتاتوری رضاشاه را فراهم آورد.

انعکاس اندیشه لیبرالیستی در قانون اساسی مشروطه

یکی از مفاهیم لیبرالیسم، «قانون» است. قانونی که مشخص‌کننده حقوق و وظایف متقابل ملت و دولت است که هر کدام از طرفین، بر اساس اصول و قوانین مطرح‌شده، باید به وظایف خود عمل نمایند. قانونی که برآمده از خواست و اراده مردم باشد. اگر پذیرفته شود که حکومت قرارداد اجتماعی میان دولت و ملت است، مفاد و موضوع این قرارداد، تعیین‌کننده حد و مرزها و قانون اساسی است.

یکی از شعارهای نخستین و خواسته‌های جدی روشن‌فکران و حتی کارگزاران جامعه ایران که به توده‌های مردم هم کشیده شد و سال‌ها پیش از مشروطیت رواج داشت، قانون بود و به دنبال شکل‌گیری مشروطه، نخستین اقدام نمایندگان مجلس، تدوین قانون اساسی مشروطه بود و شاید نخستین نمودهای اصلی تفاوت در دیدگاه مشروطه‌خواهان، در زمان تدوین قانون اساسی پیش آمد و نشان داد که نمایندگان تا چه میزان با اندیشه‌های وارداتی و نیز باورها و فرهنگ دینی خود آشنا هستند.

پس از صدور فرمان مشروطه و پیش از تدوین قانون اساسی، بیانیۀ مفصلی به‌عنوان «آزادی ایران و ایران آزاد» با شعار انقلاب فرانسه؛ یعنی، «آزادی، مساوات، اخوت»، به امضای «علی‌محمد» انتشار یافت که در آن متن، اصول هفده‌گانه اعلامیۀ حقوق بشر، مصوبۀ مجلس ملی فرانسه را آورده است و نویسنده پیشنهاد می‌کند که مجلس شورای ملی ایران، قانون اساسی را بر اساس اصول آن تدوین کند (آدمیت، فریدون (بی تا)، ۱۳۸۸، ص ۳۷۱). که این خود نمایان‌گر تلاشی بود که قانون اساسی مشروطه، به اقتباس از قوانین غربی تدوین گردد.

«اصل هشتم» متمم قانون اساسی مشروطه چنین می‌گوید: «اهالی مملکت ایران در مقابل قانون دولتی متساوی‌الحقوق خواهند بود.» این کار مهمی بود و تحقق یکی از شعارهای اصلی مشروطه‌خواهان. در سرزمینی که برخوردار از نظام طبقاتی بود و هر طبقه‌ای برای خود امتیازات و ویژگی‌های خاصی را قائل بود، حال همه باید در برابر قانون برابر باشند. اگرچه این اصل در عمل رعایت نشد؛ اما آغازی خوب بود.

«اصل بیست و ششم» چنین می‌آورد: «قوای مملکت ناشی از ملت است» و این عبارت درست معادل آخرین اعلامیۀ حقوق بشر قید شده است: «اراده ملت، اساس قدرت حکومت» و این، به معنای از بین بردن اساس مذهبی و دینی حکومت بود. حکومت، دیگر ودیعه و موهبت الهی محسوب

نمی‌شد؛ بلکه اراده و خواست مردم تعیین‌کننده بود.

«اصل نهم»: «افراد مردم از حیث جان و مال و مسکن و شرف محفوظ و مصون از هر نوع تعرض هستند و متعرض احدی نمی‌توان شد مگر به حکم و ترتیبی که قوانین مملکت معین می‌نماید.» در جامعه‌ای که پادشاه مالک مطلق و همه‌کاره و همه‌چیز مردم محسوب می‌شد و مردم رعیت او بودند، این اصل نیز نمود دیگری از تفکر لیبرالیستی محسوب می‌شد که در جای خود، بسیار بااهمیت و اساسی بود.

«اصل هیجدهم»: «تحصیل علوم و معارف و صنایع آزاد است مگر آن‌چه شرعاً ممنوع است.» اگرچه در پایان آن، قید و بند آمده است؛ اما این نیز نشاندهنده تأثیرپذیری از لیبرالیسم و مهم‌تر از آن، تحقق شعار افرادی بود که سال‌ها برای تحقق و پیاده‌شدن آن مبارزه می‌کردند.

یکی از بهترین نمودهای اندیشه لیبرالیستی در قانون اساسی مشروطه که برای آزادی‌خواهان و رهبران مشروطه اهمیت اساسی و حیاتی داشت، «آزادی مطبوعات» بود که در اصل بیست آمده است: «عامه مطبوعات، غیر از کتب ضلال و مواد مضره به دین مبین، آزاد و ممیزی در آن‌ها ممنوع است.»

«اصل بیست و یکم» قانون مشروطه، از دیگر اصولی بود که در آن، رگه‌هایی از اندیشه لیبرالیستی وجود داشت: «انجمن‌ها و اجتماعاتی که مولد فتنه دینی و دنیوی و محل به نظم نباشند، در تمام مملکت آزاد است.»

آن‌چه از اندیشه لیبرالیستی در قانون اساسی مشروطه متبلور و متجلی شد، حاصل تلاش نمایندگان و افرادی بود که یا خود با این اندیشه‌ها، آشنایی داشتند یا تحت تأثیر افکار و اندیشه‌های افرادی مانند: آخوندزاده و میرزاملکم‌خان قرار داشتند. آن‌چه مهم بود، تحقق شعارهایی بود که سالیان دراز برای قانونی کردن آن‌ها، مبارزه شده بود. همان‌طوری که پیش‌تر گفته شد، لیبرالیسم به معنای جامع و واقعی خودش که در غرب وجود داشت، در قانون مشروطه نمود پیدا نکرد؛ اما ظهور و بروز در قانون اساسی، ناشی از تأثیر گذاری این اندیشه بود.

در نهایت، قانون اساسی مشروطه، از نتایج رواج اندیشه لیبرالیسم بود و عناصری از این اندیشه، در قانون مذکور به صورت مصوبه قانونی درآمد و نهاده شده و شعارهای اصلی لیبرالیسم در ایران، نظیر: آزادی، برابری، تفکیک قوه، مهار استبداد، تشکیل پارلمان و ... تبدیل به اصول قانونی شد

۳- جریان فکری اسلام سیاسی در انقلاب اسلامی

شاخص‌ترین گروه مذهبی در دهه ۲۰، جمعیت فداییان اسلام بود که در ۱۳۲۴ از سوی سید مجتبی میرلوحی معروف به نواب صفوی، موجودیت خود را اعلام کرد. نواب در آغاز، از گروه‌های تشکیل دهنده جبهه ملی بود، ولی به علت اختلافات مذهبی و سیاسی، از آن جدا شد. به بیان دیگر، نواب در

پی استقرار یک حکومت اسلامی بود، در حالی که مصدق به یک حکومت ملی و لائیک می اندیشید . نواب پس از کودتای ۲۸ مرداد دستگیر و در ۱۳۳۴ به همراه برخی از یارانش به شهادت رسید . پس از آن جمعیت فداییان اسلام از هم پاشید، ولی در دهه ۴۰ بقایای اعضای آن، جمعیت مؤتلفه اسلامی را پدید آوردند . فداییان اسلام، اگر چه به گروه های اسلامی چون مجمع مسلمانان مجاهد به رهبری شمس قنات آبادی نزدیک بود، اما کاملاً همفکر آن به شمار نمی رفتند .

۱-۳- سازمان فداییان اسلام:

در ۱۳۲۴ سید مجتبی میرلوحی، مشهور به نواب صفوی با صدور اعلامیه «دین و انتقام» و با عضویت افراد متدینی چون واحدی، امامی، طهماسبی، ذوالقدر، اکبری، قیصر، تهرانی و ... با هدف مبارزه با اشکال بی دینی و پیاده شدن احکام اسلام اعلام موجودیت کرد . فداییان اسلام در راستای تحقق بخشی به هدفهای خود احمد کسروی، نویسنده ضد دین را در ۱۳۲۴، عبدالحسین هژیر، وزیر دربار هوادار اسرائیل را در ۱۳۲۷، حاجعلی رزم آرا نخست وزیر مخالف ملی شدن نفت را در ۱۳۲۹، حسین فاطمی وزیر امور خارجه دولت مصدق، مانع پیاده شدن احکام اسلام را در ۱۳۳۰، حسین علاء نخست وزیر منعقد کننده کنسرسیوم را در ۱۳۳۴ ترور کردند، که تنها دو مورد اخیر نافرجام بود . نتایج این ترورها بیش از هر چیز، ملی شدن صنعت نفت، اثبات ناتوانی گروه های ملی در اداره و به موفقیت رساندن حرکت های مردمی و رویکرد مردم به گروه های اسلامی بود که آثار برجسته آن در نهضت امام خمینی قدس سره نمایان شد . (خوش نیت، ۱۳۶۰)

۲-۳- هیات های مؤتلفه اسلامی:

پس از غائله انجمن های لیالتی و ولایتی که به پیروزی مردم و روحانیت در مبارزه با شاه انجامید، امام خمینی قدس سره برای ادامه نهضت کوشید فعالیت سیاسی برخی از هیات های مذهبی تهران را با یکدیگر هماهنگ سازد . از این رو، نماینده ای به تهران فرستاد و از هیات مسجد امین الدوله، هیات اصفهانی ها و هیات مسجد شیخ علی درخواست کرد که به قم بیایند . امام نخست آنها را جداگانه و سپس هر سه هیات را یکجا به حضور پذیرفت، و از آنها خواست ضمن ارتباط با وی، فعالیت خود را در تهران متمرکز و مرتبط نمایند . این هیات ها پس از بازگشت به تهران، گروهی به نام هیات های مؤتلفه اسلامی را تشکیل دادند. (بادامچیان، ۱۵۱)

هیات های مؤتلفه اسلامی از ۴ رکن شورای روحانیت، سازمان مرکزی یا هیات اجرایی، شورای تصمیم گیری و شاخه نظامی تشکیل می شد . شورای روحانیت از ۴ عضو دائمی شامل مطهری، بهشتی، انواری و مولایی و ۲ عضو غیر دائمی شامل باهنر و هاشمی رفسنجانی برخوردار بود . این افراد که در واقع نمایندگان غیررسمی امام قدس سره در این گروه به شمار می رفتند، دو وظیفه بر عهده داشتند: مشاوره و نظارت بر فعالیتهای مؤتلفه و انطباق آنها با موازین شرع مقدس و خط مشی امام خمینی(ره) و تهیه کتابها و جزوات آموزشی مربوط به اصول اعتقادی و تصحیح اسلامی تحلیل ها و آموزش های سیاسی. وظیفه هیات اجرایی یا سازمان مرکزی، تصمیم گیری درباره تعیین خط مشی گروه و تنظیم امور سازمانی، تبلیغی، آموزشی و مالی بود . شورای تصمیم گیری موظف بود در شرایط اضطراری و بحرانی به سرعت تصمیم گیری نماید . شاخه نظامی نیز، کمترین فعالیت را به علت تاکید امام قدس سره بر مشی فرهنگی در مبارزه علیه شاه داشت. (جعفریان، ۱۳۸۰، ۱۸۷)

به استثنای گروه های سیاسی مذکور، گروه های مشهور دیگری چون حزب زحمت کشان مظفر بقایی، حزب ملت ایران داریوش فروهر، نهضت خدایپرستان سوسیالیست محمد نخشب و حزب دموکرات ایران احمد قوام به فعالیتهای سیاسی اشتغال داشتند که به جز حزب قوام، اغلب با ائتلاف با این یا آن حزب سیاسی، به حیات خود ادامه دادند. اما در مجموع فعالیتهای حزبی و سیاسی مخالف دولت، پس از کودتای ۲۸ مرداد، سرکوب شد و بار دیگر پس از دوره سلطنت رضاخان، آشکارا با رکود مواجه شد و بازماندگان آنها به فعالیتهای مخفی روی آوردند. (همان)

از مهمترین شخصیت ها و جریانهای اسلام سیاسی در انقلاب اسلامی می توان به علی شریعتی، امام خمینی، مرتضی مطهری، آیت الله خامنه ای و ... اشاره داشت که در این مبحث مورد بررسی قرار می گیرد.

۳-۳- حزب جمهوری اسلامی

پیروزی انقلاب اسلامی ایران هژمونی گفتمان اسلام سیاسی را به همراه داشت که با دال مرکزی حکومت اسلامی در صدد الگو برداری از حکومت پیامبر و دوران صدر اسلام و ایجاد حکومتی بر اساس احکام و دستورات اسلامی بود. اما از آن جا که نیروها و گروه های متفاوت با سلیقه ها و دیدگاه های سیاسی و اجتماعی خاصی مفاهیم و دلایلی خویش را حول دال مرکزی اسلام مفصل بندی می کنند، در جریان روی کار آمدن آن به طور عمده سه گفتمان اسلام سیاسی چپ، اسلام سیاسی میانه (لیبرال) و اسلام سیاسی فقهاتی در ایران بوجود آمد. که از سازمان مجاهدین خلق به عنوان مهمترین نماینده اسلام سیاسی چپ، نهضت آزادی و شخصیت هایی همانند مهدی بازرگان و آیت الله طالقانی نماینده اسلام سیاسی میانه (لیبرال) و حزب جمهوری اسلامی و امام خمینی (ره) از مهمترین نمادهای اسلام سیاسی فقهاتی به شمار می رفتند. اسلام سیاسی فقهاتی با بکارگیری اسلام به عنوان جهان بینی و ایدئولوژی سیاسی و وجهی اصلی هویت فرهنگی و سیاسی خویش، و با تاکید بر سنت و مذهب در تقابل با گفتمانهای غربگرا و متجدد به مفصل بندی دلایلی گفتمانی خویش، حول دال مرکزی حکومت اسلامی تحت زعامت ولایت فقیه می پردازد، ولایت مطلقه فقیه، احکام اسلامی و شرعی، مصلحت، فقه سیاسی، حمایت از مستضعفین، مبارزه با امپریالیسم و ... از جمله دلایلی و مفاهیم این گفتمان بودند که در غیریت با گفتمانهای تجدید خواه و غربگرا به کار می گرفت. (حسینی زاده، ۱۳۸۶، ۱۲) اما در همان سالهای اولیه انقلاب با انزوای گروه های اسلام سیاسی چپ و لیبرال، اسلام سیاسی فقهاتی به هژمونی دست یافت و حزب جمهوری اسلامی و نمایندگان آن توانستند در سراسر کشور و در انتخابات گوناگون به پیروزی دست یافته و فضای سیاسی آرامی در عرصه جریان شناسی کشور ایجاد شود.

در واقع پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، بیم آن می رفت که ضعف در امور تشکیلاتی و سازمانی ضربه ای به انقلاب اسلامی و نظام نوپای آن وارد کند. وجود این نگرانی از یک سو و اعتقاد امام خمینی (ره) مبنی بر لزوم وحدت امت اسلامی و سازماندهی نیروهای مسلمان و وفادار به انقلاب از سوی دیگر، موجب بروز اندیشه تشکیلی حزب مستقلی شد. از این رو، افرادی مانند شهید بهشتی، مقام معظم رهبری، آیت الله موسوی اردبیلی، آیت الله هاشمی رفسنجانی و شهید باهنر در سال ۱۳۵۸ حزب جمهوری اسلامی را به دبیر کلی شهید بهشتی تأسیس کردند. (جاسبی، ۱۳۷۹، ۲۳)

۳-۴ - علی شریعتی:

علی شریعتی یکی از تاثیرگذارترین و مهم‌ترین نظریه‌پرداز اسلام سیاسی در ایران و یکی از چهره‌های مشهور اسلام سیاسی در جهان اسلام به شمار می‌رود که در پیروزی انقلاب اسلامی نقشی بسزا و تاثیرگذار داشت. «بازگشت به خویشتن»، به‌عنوان گفتمان اصلی شریعتی، راه‌حلی بود که ایشان به جامعه تجویز می‌کرد. این گفتمان در حوزه‌ی سیاسی راه و چاره‌ای بود برای نسلی که از استبداد به تنگ آمده بودند و لیبرالیسم را به دلیل سیاست‌های امپریالیستی و استعماری دولت‌های غربی و ابتدالی اخلاقی این جامعه‌ها شایسته‌ی سرزنش می‌دانست و مارکسیسم را، به دلیل ماهیت ماتریالیستی و ضدیتش با مذهب، نکوهش می‌کرد. (حسینی زاده، ۱۳۸۶: ۲۰۷)

بنابراین مهم‌ترین مبنای اندیشه سیاسی شریعتی اسلام و بازگشت به اصول و مبانی ناب اسلام شیعی هست. که در نظر وی اسلام به مثابه یک ایدئولوژی تام و تمام بود و همه حوزه‌های زندگی اجتماعی و شیوه‌های زیستی و روابط اجتماعی و به ویژه سیاست را در بر می‌گیرد: «و اکنون نسل جوان ما که بر اساس اسلام و تشیع و با تکیه به آن روح اولیه‌ی اسلام و آن انقلاب راستین حرکتش را آغاز کرده و مدعی شده و به میدان آمده است، خود را در برابر این دو خطر تنها احساس می‌کند زیرا تمام پایگاه‌های فکری و سیاسی و تمام قدرت‌های اقتصادی، سیاسی، جمعی، حزبی، فکری، همه چیز و همه چیز در اختیار قدرت‌ها است و ابرقدرت‌ها که دست اندر کار تمام دنیا هستند.» (شریعتی، ۱۳۷۵، ۱۹)

۳-۵ - امام خمینی (۱۲۸۶-۱۳۶۸):

امام خمینی از شخصیت‌های تأثیرگذار بر مناسبات جهانی و فقهای بزرگ جهان اسلام و به ویژه جامعه ایران است، که با ایشان فقه سیاسی تشیع وارد مرحله عظیمی شد و با گسترش دایره امور فقهی، تشکیل جمهوری اسلامی میسر شد.

امام خمینی (ره) مهم‌ترین شرایط برای تصدی و حکومت در عصر غیبت را در دو چیز می‌داند:

۱- علم به قانون که همان فقاقت می‌باشد.

۲- عدالت که لازمه‌ی کمال اعتقادی و اخلاقی هست.

بنابر این کسی که شرایط فوق را نداشته باشد، نمی‌تواند حاکم و مجری قانون باشد. لذا حکومت حق فقهاست و حاکم نمی‌تواند غیر فقیه باشد؛ چون حاکم اگر تقلید کند قدرت حکومتش شکسته می‌شود و اگر تقلید نکند، باز هم شایستگی حکومت کردن را ندارد.

امام خمینی در راستای فهم جامع خود از اسلام، همواره بر جدایی ناپذیری سیاست از دیانت تأکید می‌کردند و تز جدایی دین از سیاست را یک تز استعماری و انحرافی می‌دانستند: «استکبار وقتی که از نابودی مطلق روحانیت و حوزه‌ها مایوس شد، دو راه را برای ضربه زدن انتخاب نمود ... اولین و مهم‌ترین حرکت القای شعار جدایی دین از سیاست است که متأسفانه این حربه در حوزه و روحانیت تا اندازه‌ای کارگر شده است. تا جایی که دخالت در سیاست دون‌شان فقیه و ورود در معركة سیاسیون، تهمت وابستگی به اجانب را به همراه می‌آورد.» (امام خمینی، ۱۳۶۱: ۹۱) حضرت امام (ره) برای تبیین مفهوم سیاست از دیدگاه اسلام و تمایز آن از سیاست به مفهوم دیگری که آن را

سیاست شیطانی می نامند می گویند: «البته سیاست به آن معنایی که اینها می گویند که دروغگویی، با دروغگویی، چپاول مردم با حيله و تزوير و ساير چيزها، تسلط بر اموال و نفوس مردم، اين سياست هيچ ربطی با سياست اسلامی ندارد، اين سياست شیطانی است... سياست اين است که جامعه را هدايت کند و راه برد. تمام مصالح جامعه را در نظر بگيرد و تمام ابعاد انسان و جامعه را در نظر بگيرد و اينها را هدايت کند به طرف آن چيزی که صلاحشان هست، صلاح ملت هست، صلاح افراد هست و اين مختص به انبياست، ديگران اين سياست را نمی توانند اداره کنند، اين مختص به انبيا و اولياست و به تبع آنها به علمای بيدار اسلام...» (امام خمینی، ۱۳۶۱: ۸) در جای ديگر ديانت را با سياست تعريف کرده اند: «ديانت همان سياستی است که مردم را از اينجا حرکت می دهد و تمام چيزهایی که به صلاح ملت است و صلاح مردم است، آنها را از آن راه می برد که صلاح مردم است که همان صراط مستقيم است.» (امام خمینی، ۱۳۶۱: ۲۲۹)

۳-۶ - شهيد مطهری (۱۲۹۸-۱۳۵۸ ه.ش):

مهمترین بحث در کلام سياسی يعنی «امامت» اين است که بر اساس نگرش مسلط در ميان عالمان شيعه، «امامت» ادامه «نبوت» است و اختيارات نبی(ص) به ائمه(ع) منتقل شده است. عالمان اسلامی (شيعه — سنی) بر اين اعتقادند که پيامبر اسلام(ص) دارای سه مقام دينی، سياسی و قضایی در عرصه تشريع (در مقابل مقامات تکوينی) بوده است. او به عنوان رسول پيامهایی را با واسطه جبرائيل(ع) از خدا دريافت می نمود و اين پيامهای وحیانی بايد به ديگران نیز از طريق پيامبر ابلاغ می شد. از سوی ديگر او وظيفه داشت در مواردی که بين مؤمنان اختلاف پيش می آمد داوری نمايد و آنها نیز وظيفه داشتند به او مراجعه نمايند و به داوری او تن دهند. علاوه بر اين، پيامبر(ص) مأمور شده بود که در ميان مسلمانان فرمانروایی کند و مسلمانان نیز وظيفه داشتند از فرمانهای او اطاعت کنند. بر اساس اعتقاد شيعه، امامت که ادامه نبوت است، منصبی است که اين سه مقام برای آن نیز مانند نبوت ثابت است. (مطهری، ۱۳۷۰، ۴۶)

مرتضی مطهری معتقد است اساس امامت را مرجعيت دينی تشکيل می دهد و حکومت برای امام امری تبعی است: «مسأله امام اين است که آیا با رفتن پيغمبر، بيان آن تعليمات آسمانی که ديگر در آنها اجتهاد و رأی شخصی وجود ندارد، در یک فرد متمرکز بود به طوری که مانند پيغمبر(ص) مردم هر چه از او در مسایل دينی سؤال می کردند، می دانستند که پاسخ وی مر حق و حقيقت است و رأی و فکر شخصی نيست که ممکن است اشتباه کرده باشد و روز بعد آن را تصحيح نمايد». (همان، ۷۱) بر اين مبنا، مسأله امامت سياسی، امری تبعی است که امامان به لحاظ اين که مقام معنوی مرجعيت دينی را داشتند خود به خود به حکومت نیز اولويت پيدا می کردند (نه اين که آن اساس امامت باشد). وی معتقد است: «پيغمبر که علی را برای اين مقام تصريح کرده (مقام حکومت) به خاطر اين است که علی(ع) آن مقام ديگر را واجد است... بنا بر اين ما نبايد مسأله امامت را از اول به صورت یک مساله خیلی ساده دنيايی يعنی حکومت مطرح کنيم... در شيعه امامت مطرح است، یک شأن امام حکومت است و البته با وجود معصوم جای حکومت کردن کس ديگری نيست. همين طور که با وجود پيغمبر اکرم جای حکومت کردن کس ديگری نيست. و پيغمبر اکرم(ص) علی(ع) را برای

امامت تعیین کرده است که لازمه امامت (به معنی مرجعیت دینی) حکومت کردن هم هست» (همان، ۸۰-۸۱)

۷-۳- آیت الله خامنه ای

بررسی دیدگاه‌های مقام معظم رهبری دقیقاً ترجمان همان اندیشه و نظر امام خمینی (ره) می باشد. ایشان در فرازهای مختلفی به اهمیت و جایگاه انتخابات در کشور تاکید داشته اند. معظم له می فرماید: «انتخابات نماد حرکت اسلامی در کشور ماست. انتخابات، هدیه‌ی اسلام به ملت ماست. امام بزرگوار ما حکومت اسلامی به روش انتخاباتی را به ما یاد داد. حکومت اسلامی در ذهن‌ها و خاطره‌ها به شکل خلافت‌های موروثی به یادگار مانده بود؛ خیال می‌کردند حکومت اسلامی یعنی مثل خلافت بنی‌امیه و بنی‌عباس یا خلافت ترکان عثمانی؛ یک نفر با نام و شکل ظاهری خلیفه، اما با باطن و عمل فرعون و پادشاهان مستبد؛ بعد هم که از دنیا می‌رود، یک نفر را به جای خود معین کند. در ذهن مردم دنیا، حکومت اسلامی به این شکل تصویر می‌شد؛ که بزرگترین اهانت به اسلام و حکومت اسلامی بود. امام، حکومت اسلامی به روش انتخابات مردم و حضور مردم و تعیین منتخب مردم را - که لب اسلام است - بار دیگر برای مردم ما معنا کرد و در جامعه‌ی ما تحقق بخشید. امروز در کشور ما مسئولان سطوح مختلف به‌وسیله‌ی مردم انتخاب شده‌اند؛ یا مستقیم یا غیرمستقیم. مسئول انتصابی، مسئولیت موروثی، مسئولیت به خاطر پول و چیزهای مادی و دنیوی، در نظام جمهوری اسلامی نداریم. انتخابات ریاست جمهوری، انتخابات مجلس شورای اسلامی، انتخابات خبرگان تعیین رهبری، و انتخابات شورای شهر جزو افتخارات ملت ایران، جزو افتخارات اسلام، و جزو افتخارات شخص امام است.... مردم سالاری دینی - که مبنای انتخابات ماست و برخاسته از حق و تکلیف الهی انسان است - صرفاً یک قرارداد نیست. همه‌ی انسان‌ها حق انتخاب و حق تعیین سرنوشت دارند؛ این است که انتخابات را در کشور و نظام جمهوری اسلامی معنا می‌کند. این، بسیار پیشرفته‌تر و معنادارتر و ریشه‌دارتر از چیزی است که امروز در لیبرال دموکراسی غربی وجود دارد؛ این از افتخارات ماست؛ این را باید حفظ کرد». (بیانات رهبر معظم انقلاب در مراسم شانزدهمین سالگرد ارتحال امام خمینی (ره) ۱۳۸۴/۳/۱۴) «...در قانون اساسی ما و در تعالیم و راهنمایی‌های امام، همیشه بر این نکته تأکید شده است که نظام بدون حمایت و رأی و خواست مردم، در حقیقت هیچ است. باید با اتکاء به رأی مردم، کسی بر سر کار بیاید. باید با اتکاء به اراده مردم، نظام حرکت کند انتخابات ریاست جمهوری، انتخابات خبرگان، انتخابات مجلس شورای اسلامی و انتخابات دیگر، مظاهر حضور رأی و اراده و خواست مردم است. این یکی از عرصه‌هاست. لذا امام بزرگوار، هم در دوران حیات خود به شدت به این عنصر در این عرصه پایبند باقی ماند و هم در وصیت‌نامه خود آن را منعکس و به مردم و مسئولان توصیه کرد. درحقیقت انتخابات و حضور مردم در صحنه انتخاب رئیس جمهور، نمایندگان مجلس و یا سایر انتخابیهایی که می‌کنند، هم حق مردم است، هم تکلیفی بر دوش آنهاست. در نظام اسلامی، مردم تعیین کننده‌اند. این هم از اسلام سرچشمه می‌گیرد». (بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در مرقد مطهر امام خمینی (ره) ۱۳۸۰/۳/۱۴)

۸-۳- روزنامه جمهوری اسلامی مهمترین ارگان اسلام سیاسی در

انقلاب اسلامی

روزنامه جمهوری اسلامی به عنوان ارگان حزب جمهوری اسلامی، در اوایل پیروزی انقلاب سال ۱۳۵۷ ایران و تحت مدیریت میرحسین موسوی نخست وزیر پیشین این کشور، انتشار خود را از روز چهارشنبه نهم خرداد سال ۱۳۵۸ خورشیدی آغاز کرد.

این روزنامه آغازگر رسانه‌های جریان انقلابی و تریبون جریان اسلام گرا و خط امامی در برابر همگرایی گروه‌های مختلف سیاسی بود؛ مهم‌ترین خط تقابل در این روزنامه با جریان بنی صدر و حامیان وی در روزنامه انقلاب اسلامی قرار داشت. به گونه ای که مقالات روزنامه جمهوری اسلامی پیرامون رفتارهای بنی صدر با واکنش جدی روزنامه انقلاب اسلامی مواجه می‌شد. از سوی دیگر روزنامه جمهوری اسلامی برای پیشبرد اهداف خط امام بارها به انتقاد از رییس جمهور پرداخت و در برکناری بنی صدر نقش ویژه‌ای را ایفا کرد. درحال حاضر مسیح مهاجری مدیریت این روزنامه را برعهده دارد و همچنان منتشر می‌شود.

۴- جریان فکری لیبرال دموکراتیک در انقلاب اسلامی

مهمترین جریان لیبرال قبل از انقلاب اسلامی را می‌توان در جبهه ملی و نهضت آزادی دانست. جبهه ملی به رهبری دکتر مصدق، مؤثرترین و مشهورترین حزب ناسیونالیستی دهه ۲۰ و ۳۰ به شمار می‌آید. این جبهه که در ۱۳۲۸ موجودیت یافت، متشکل از احزاب، جمعیت‌ها و نمایندگان قشرهای مختلف و مجموعه‌ای از احزاب ناسیونالیست و مذهبی بود. جبهه ملی، به استثنای حزب دموکرات ایران به رهبری قوام، تنها تشکل سیاسی است که در یک دوره کوتاه، به قدرت رسید. جبهه ملی در پی بازداشت، محاکمه و زندانی شدن رهبر خود، از رونق افتاد، و به همین دلیل، از درون آن در دهه ۴۰ نهضت آزادی و از درون نهضت آزادی، سازمان مجاهدین خلق (بعدا منافقین) متولد شد.

در ۱۳۳۹ جبهه ملی که بار دیگر فعالیت سیاسی خود را تحت عنوان جبهه ملی دوم، به رهبری اللهیار صالح آغاز کرد، به دلایلی که برشمردیم و مهمتر از همه به علت آن که احزاب مهمی چون نهضت آزادی، احزاب مردم ایران، ملت ایران و نیروی سوم با آن ائتلاف نکردند، هرگز قدرت و محبوبیت سالهای آغازین ۱۳۳۰ را بازنیافت. آنچه بیش از هر چیز دیگر، به کاهش محبوبیت جبهه ملی مدد رساند، انشعاب نهضت آزادی ایران از درون آن بود. نهضت آزادی با ادعای غیردینی بودن مبارزه جبهه ملی، از آن جدا شد. بعدها خود نیز، از سوی سازمان مجاهدین خلق (منافقین بعدی) که آنها هم به انشعاب از نهضت آزادی دست زدند، متهم به مسامحه در مبارزه علیه شاه شد.

۱-۴- جبهه ملی:

تحصن هجده نفر از افراد ملی گرا در دربار که در اعتراض به تقلب انتخابات مجلس شانزدهم صورت گرفت، آنان را به تاسیس تشکل سیاسی جدیدی به نام جبهه ملی به رهبری مصدق کشاند. جبهه ملی که از احزاب و گروه‌های مختلف تشکیل می‌شد، توانست با تجدید انتخابات مجلس شانزدهم در ۱۳۲۸، برخی از اعضا و هواداران خود چون کاشانی، مصدق، بقایی، مکی، نریمان،

شایگان و آزاد را بویژه از حوزه تهران به مجلس بفرستد. در نتیجه، زمینه لازم برای تصویب قانون ملی شدن صنعت نفت و روی کار آمدن مصدق برای اجرای آن فراهم آمد ولی شاه، دربار و دولت انگلیس با انتخاب سپهبد رزم آرا مانع ملی شدن نفت شدند. خلیل طهماسبی از فداییان اسلام با ترور رزم آرا باعث شد، مانع ملی شدن صنعت نفت برطرف شود و مصدق با بی میلی شاه در ۱۷ اردیبهشت ۱۳۳۰ به نخست وزیری دست یابد، اما عواملی چون خودمحوری مصدق، کنار گذاشتن نیروهای مذهبی، اختلافات بین ملی گرایان، بی توجهی به نظرات آیت الله کاشانی، میدان دادن بیش از حد به حزب توده، ضعف بینش سیاسی و تعطیل کردن مجلس باعث دوری مردم از مصدق و شکست دولتش بر اثر کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ گردید. (زعیم، ۱۳۷۷، ۱۲۳)

با تبعید مصدق به احمد آباد کرج و افزایش سرکوب دولت کودتا، جبهه ملی تا ۱۳۳۹ از فعالیتهای سیاسی بازماند و با شکست کامل مواجه شد. در این سال و در پی اجرای اصلاحات مورد نظر جان اف. کندی در ایران و پدید آمدن فضای باز سیاسی نسبی ناشی از آن، به دعوت غلامحسین صدیقی و با تأیید مصدق، جبهه ملی دوم تاسیس شد، ولی به دلیل اختلاف نظر داخلی، ضعف رهبری، ساختار نامتجانس نیروهای تشکیل دهنده و فقدان ساختار تشکیلاتی، کاهش فضای باز سیاسی و ... در ۱۳۴۳ منحل گردید. جبهه ملی سوم در ۱۳۴۴ با تلاش مصدق پا گرفت، ولی با خروج برخی از تشکلهای جبهه ملی از آن و دستگیری بعضی از اعضای آن، جبهه ملی سوم سه هفته پس از تاسیس، از هم پاشید. (پژوهش جامی، ۱۳۷۷، ۱۸۷)

جبهه ملی چهارم در فضای باز سیاسی نیمه دهه ۱۳۵۰، در ۱۳۵۶ اعلام موجودیت کرد که در آن کاظم حسیبی به عنوان رئیس شورای مرکزی و کریم سنجابی، شاهپور بختیار، داریوش فروهر، رضا شایان و مشیری به عنوان اعضای کمیته مرکزی انتخاب شدند. جبهه ملی چهارم امیدوار بود که شاه را وادارد با اجرای قانون اساسی، به نارضایتی ها پایان دهد و همچنان پاسدار نظام سلطنتی باقی بماند. با اثبات بی ثمر بودن این استراتژی در مقابل مواضع قاطع امام خمینی قدس سره و مردم، تغییر موضع داد و با صدور اعلامیه سه ماده ای مبنی بر غیرمشروع بودن و غیرقانونی بودن رژیم و تأکید بر تاسیس نظام حکومتی بر پایه اسلام و دموکراسی بظاهر به انقلاب پیوست. با پیروزی انقلاب اسلامی، نیمی از اعضای دولت موقت در اختیار جبهه ملی قرار گرفت. با استعفای بازرگان جبهه ملی حضور کم رنگ خود را در شورای انقلاب حفظ کرد، ولی سرانجام به علت مخالفت با لایحه قصاص امام خمینی قدس سره جبهه ملی را غیرقانونی و اعضای آن را مرتد اعلام نمود و به این وسیله به عمر سیاسی آن خاتمه داده شد.

۲-۴- نهضت آزادی:

جناح مذهبی نهضت مقاومت ملی بعد از کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ توسط افرادی همچون مهندس بازرگان و یدالله سحابی به این نتیجه رسیدند که لازم است با دو گرایش انقلابی گری و مبانی اسلامی توأمان فعالیت کنند تا هم مقابل مارکسیستها که آن روز خود را به عنوان علم مبارزه در دنیا مطرح می کردند بتوانند حرفی برای گفتن داشته باشند هم از زمینه های اعتقادی و مذهبی مردم بهره بگیرند زیرا تجارب مشروطه و نهضت ملی شدن صنعت نفت نشان داد که پشتوانه مذهب و روحانیت است که می تواند به جریان ملی آنها برد اجتماعی دهد.

لذا در ۲۷ اردیبهشت ماه سال ۱۳۴۰ نهضت آزادی از دل جبهه ملی دوم و نهضت مقاومت ملی شکل گرفت به عبارت دیگر جناح مذهبی جبهه ملی دوم به کمک آیت الله طالقانی - آیت الله زنجانی نهضت آزادی را بنیانگذاری نمودند. بازرگان و یدالله سحابی تلاش داشتند بین دین و علم تلفیقی ایجاد نمایند و ثابت کنند که دین اسلام علمی است تا مقابل مارکسیستها و غربی ها حرفی برای گفتن داشته باشند لیکن عدم تعادل در این موضوع باعث قراردادن آن مقابل تفکر حوزوی و اصیل اسلامی شد.

آثار مهندس بازرگان نمونه گویای گرایش علمی وی است، مهندس بازرگان اطلاعات فقهی و دینی اش ناچیز است و در ترمودینامیک تخصص داشت و حتی به ادبیات عرب تسلط نداشت تا جایی که بعضی احادیث را هم به غلط متوجه می شد از جمله آثار وی مطهرات در اسلام و کتاب عشق و پرسش با ترمودینامیک است که در آن معنوی ترین ابعاد زندگی انسان را با اصول ترمودینامیک مورد بررسی قرار می دهد.

بازرگان در «مطهرات در اسلام» تلاش دارد ثابت کند آنچه در اسلام طاهرکننده است دلایل علمی دارد (آب، آفتاب، خاک، آب کر و...) در کتاب «راه طی شده» تلاش دارد بگوید که راهی که اروپاییها از طریق علم گشوده اند راهی است که انبیاء آورده اند. وی علوم حسی و تجربی را پایه تعالی و رشد می داند و معتقد است رشد این علوم بشر را در نهایت به همان مقصدی می رساند که دقیقاً از پیش به سوی آن دعوت شده اند بنابراین راه علم همان راه طی شده انبیاء است، او به همین دلیل اروپائیان را در خط انبیاء می داند و حمام رفتن صبح گاهی و گاهی قبل از آفتاب آنان را به منزله وضو و غسل مسلمانان، خواندن سرمقاله روزنامه نیمه خواندن و به اخبار رادیو گوش دادن را صلوا الوسطی و کتاب خواندن بعد از نهار را در حکم تعقیبات نماز ظهر می داند، خوابیدنشان را همان هشت ساعت خواب شرعی مؤمنان که عبادت هم هست می شمارد و به قمارخانه و میخانه و رقاصخانه رفتنشان را بسیار لندک و غیرقلیل ملاحظه می داند و ورزش و تئاتر و موزه رفتن شبانه آنها را در حکم امور مستحبی می داند این نوع توجیه امور دینی در دهه سی و اوایل چهل خیلی حساسیت نداشت چون میدان مبارزه در اختیار چپ ها بود و در حد فلسفه احکام به نظر می رسید لیکن در سالهای آخر دهه چهل مسئله ساز بود.

نهضت آزادی پس از شکست دولت موقت، مبارزه خود علیه نظام را از طریق مجلس شورای اسلامی پیگیری کرد و موفق شد درمجلس اول چند کرسی را به خود اختصاص دهد. اما پس از آغاز جنگ تحمیلی و حوادث سال ۱۳۶۰ عمر آن در مجلس نیز به پایان رسید.

این گروه تا سال ۱۳۶۱ حمایت عمومی خود را از دفاع مقدس ابراز می داشت، اما پس از فتح خرمشهر، به تدریج زمره های مخالفت با استمرار جنگ را آغاز کرد و در سال های اوج جنگ، نغمه های شوم و نوشته های زهرآلود نهضت آزادی، سبب خشم بیشتر مردم شد. سرانجام امام خمینی (ره) در بهمن ماه ۱۳۶۰ در پاسخ تاریخی که به نامه علی اکبر محتشمی پور، وزیر وقت کشور، این گروه را غیرقانونی اعلام کرد.

مهدی بازرگان از میان لیبرالها مهمترین شخصیت فکری - فرهنگی بود که در آثارش رویکرد علمی - تجربی تلفیق یافته با عقاید و علایق دینی وجود داشت. او در ترکیبی از نوگرایی و دین گرایی با نوعی اصالت مصلحت به حل علمی مسایل و مشکلات اجتماعی ایران علاقه داشت و الهیات را با مشرب و مذاق طبیعی (و نه کلامی - فلسفی) دنبال کرد. او می کوشید نشان دهد که مقولاتی از مطلوبهای بشری مثل حقوق بشر، وطن دوستی، انسان دوستی، کار و کوشش، بهداشت، آرامش روحی و روانی و جز آن را می توان در تعالیم انبیا و خصوصاً در اسلام پیدا کرد. او با همین رویکرد از تلقی های سنتی و فرهنگ سنتی مذهبی نقد می کرد. او چهار خصلت: دین گرایی، ملی گرایی، نوگرایی علمی - تجربی و آزادیخواهی لیبرال را در خود جمع کرده بود. (میرسلیم، ۱۸۱)

جهان بینی مرحوم بازرگان در دو محور خدا و آخرت صورت بندی شده است. در اعتقاد وی، توحید یعنی نفی شرک و بت پرستی. در تلقی او، اعتقاد به توحید مستلزم نفی اطاعت غیر خدا (بتها، حتی انبیاء و نیز علما و...) و رهایی انسان از هر نوع سلطه ارباب زمینی می باشد. این بازخوانی توحید بر محور آزادی، انعکاس وسیعی در تمامی لایه های اسلام شناسی بازرگان دارد.

بخش دیگری از توحیدشناسی بازرگان، اعتقاد و تعبیر مردم سالارانه وی از دین می باشد. در نگاه وی، «مردم» خانواده خداوند و بر اساس اختیار و آزادی که خدا به انسان ها داده است، تنها مردم، بدون هیچ واسطه یا طبقه ممتاز و مسلطی، حق تصمیم گیری آزادانه در مورد سرنوشت خویش را دارند. به اعتقاد او، تنها نکته حکومتی اسلام، تأکید آن بر شورا و مشورت می باشد. حاکمیت ملی ترجمان توحید در عرصه اجتماعی است. به تعبیر بازرگان، انبیاء پیشقراولان دموکراسی در جهان هستند. پس از آزادی و حاکمیت ملی، روحیه تسامح و مدارا را می توان یکی دیگر از ویژگی های بارز اسلام شناسی بزرگان دانست. در یک نگاه کلی، اندیشه دینی بازرگان حول محور اختیار و آزادی انسان در ظل نگاه خدا - آخرت قابل صورت بندی است. در این نگاه، آزادی و دموکراسی ترجمان اجتماعی توحید است. اما وی بر خلاف نوگرایان نسل بعد به انعکاس اقتصادی توحید در برخورد با فقر و طبقات، توجه و تأکیدی ندارد و آزادی اقتصادی را نیز در راستای همان ترجمان می بیند باید گفت «تفسیر علمی از دین» بزرگ ترین وجهه همت بازرگان بود که اتفاقاً بزرگ ترین ایراد بر اندیشه ها و تفکر او از این امر ناشی می شود.

۴-۴ - روزنامه انقلاب اسلامی ارگان لیبرالها

روزنامه انقلاب اسلامی، مهمترین ارگان لیبرال ها در انقلاب اسلامی، که با صاحب امتیازی و مدیر مسئولی ابوالحسن بنی صدر و به سردبیری علیرضا نوبری منتشر می شد. نخستین شماره این روزنامه، روز سه شنبه ۲۹ خرداد ۱۳۵۸ منتشر شد. انتشار این روزنامه تا ۱۷ خرداد سال ۱۳۶۰ ادامه داشت. علت توقیف این روزنامه که با نظر هیئت سه نفره حل اختلاف صورت گرفته بود، «نشر مقالات تشنج‌زا و مخل به مبانی اسلام و حقوق عمومی جامعه نوپا و انقلابی مردم مسلمان ایران بویژه در زمان جنگ» عنوان شده بود. هیئت سه نفره متشکل از محمدرضا مهدوی کنی، به نمایندگی از سوی امام خمینی، محمدیزدی به نمایندگی از رؤسای دیوان عالی کشور و مجلس شورای اسلامی، و نخست‌وزیر، و شهاب‌الدین اشراقی به نمایندگی از سوی رئیس‌جمهور برای حل اختلاف موجود میان سران قوای مملکتی تشکیل شده بود. از مهمترین مطالبی که بنی صدر پس از انتخاب به ریاست

جمهوری در روزنامه انقلاب اسلامی منتشر می‌کرد، «گزارش به مردم» یا «کارنامه رئیس‌جمهور» بود که در آن، بنی‌صدر، یادداشتهای روزانه خود را منتشر می‌کرد. این گزارشها، معمولاً به اختلاف میان سران کشور می‌پرداخت که انتشار آن به اختلافات دامن می‌زد. و وحدت عمومی را از بین می‌برد. این اختلافات از زمان انتخاب بنی‌صدر به ریاست جمهوری نمایان شده بود. با آن که قانون اساسی نخست‌وزیر رامسئول اجرایی کشور معرفی می‌کرد، بنی‌صدر در پی کسب اختیارات بیشتر برای خود بود و حتی اصرار داشت که نمایندگان مجلس شورای اسلامی نیز با او «همهانگ» باشند. او که مطابق قانون موظف به ابلاغ مصوبات مجلس به دولت برای اجرا بود، عملاً از این کار سرباز می‌زد و کشور را همواره در حالت انتظار برای اجرای قوانین نگه می‌داشت. حتی در انتخاب و معرفی وزرای کابینه نیز تعلل می‌کرد. این رفتار، موجب تشدید اختلاف میان او از قوه مجریه در یک سو و نخست‌وزیر و رؤسای قوای مقننه و قضاییه از دیگر سو شده بود. سه روز پس از توقیف روزنامه انقلاب اسلامی، بنی‌صدر از فرماندهی کل قوا عزل شد و چهارده روز پس از این، یعنی در سی‌ام خرداد ماه، مجلس شورای اسلامی رأی به عدم کفایت سیاسی بنی‌صدر داد و فردای آن روز (اول تیرماه ۱۳۶۰) نیز، امام خمینی در بیانیه‌ای، بنی‌صدر را از ریاست جمهوری عزل کردند. (نقل از: دایره‌المعارف انقلاب اسلامی، ۲۲۳)

نتیجه‌گیری و مقایسه جریانهای فکری

در طول تاریخ پیوسته میان دین و سیاست و نوع روابط میان این دو نهاد، میان اندیشمندان و متفکران و مکاتب مختلف فکری، بحث و گفتگوهای بسیاری وجود داشته است و هریک از طرفین سعی داشته‌اند با توجه به نوع اهداف و خواسته‌ها و مقاصد که برای مردم و جامعه در نظر داشته‌اند به ارائه آراء و اندیشه‌های خویش بپردازند.

در ایران و سایر جوامع اسلامی همان قدر که عقب‌ماندگی و توسعه نیافتگی وجود داشت، روح غفلت، سرسپردگی، غرب‌گرایی و غرب‌زدگی نیز حاکم گشته، دین و معنویت در دنیا به طور اعم و در ایران به طور اخص از بین رفته بود. بنابراین توسعه‌ی جوامع غربی و عقب‌ماندگی جوامع اسلامی، نخبگان سیاسی و فکری را به چاره‌جویی واداشت. گروهی از این نخبگان، راه چاره را پیروی از تمدن غرب و تقلید جوامع اسلامی از تجربه غربی‌ها در توسعه‌ی سیاسی، اقتصادی و اجتماعی می‌دانستند. اما طیف مقابل این گروه که تعلق خاطر و تعهد بیشتری به ارزشها، عقاید و سنن بومی داشتند، دوری مسلمانان از روح اسلام را علت اصلی عقب‌ماندگی جوامع اسلامی در نظر گرفتند، و بازگشت به سنن اسلامی را تنها راه جلوگیری از انحطاط این جوامع می‌دانستند. در میان این گروه، دو شیوه نگرش درباره‌ی اسلام ظهور کرد. نگرش اول، تمامی مظاهر پیشرفت و تمدن غرب را انکار می‌کرد و با دوری‌گزیدن از جلوه‌های نوگرایی بر حفظ سنت‌های کهن مذهبی به همان شیوه و بدون ایجاد هر گونه تفسیر یا اجتهاد تأکید می‌ورزید. خورشید احمد این نوع طرز تفکر را «استراتژی مقاومت حفاظتی» می‌نامد. گروه دوم درباره‌ی غرب و دستاوردهای آن رهیافتی گزینشی دارند. این گروه غرب را به عنوان یک تمدن در نظر گرفته و جنبه‌های مثبت و منفی آن را مد نظر قرار می‌

دهند. برای آنها، شناخت دقیق و عمیق جنبه های تمدنی غرب یک ضرورت اساسی است. از سوی دیگر، اینها به اسلام نیز به عنوان یک میراث تمدنی می نگرند و آن را به عنوان یک اساس جدید فرهنگی و تمدنی معرفی می کنند. آنها خواستار ظهور اسلام به عنوان یک جنبش اجتماعی - سیاسی هستند که در پی بازگشت به پیام اولیه ی اسلام است.

با آغاز مشروطه و شکل گیری مجلس، احزاب نیز به عنوان یکی از لوازم آن ظاهر شدند. به طور کلی از مجلس دوم گروه ها، انجمن ها و جمعیت های کوچک به احزاب جدی تبدیل شدند و اهداف خود را در قالب مرامنامه بیان کردند. حزب اجتماعیون عامیون، حزب اجتماعیون اعتدالیون، حزب اتفاق و ترقی و جمعیت ترقی خواهان هر کدام بنا به ضرورتی در طول مجلس دوم شکل گرفتند و فراکسیون پارلمانی و روزنامه حزبی و بعضاً مرامنامه و نظامنامه خود را به وجود آوردند. حزب اجتماعیون عامیون اولین حزب سیاسی منطبق بر تحزب غربی بود که در ایران تأسیس شد. این حزب شاخه حزب سوسیال دموکرات یا حزب همت قفقاز، در ایران به شمار می رفت. مهم ترین شاخه این حزب در تبریز به وجود آمد. این حزب که مجاهد یا مجاهدین و اعضای آن فدایی خولنده می شدند، دارای یک کمیته سرّی کوچک بود، که مرکز غیبی نام داشت. حزب اندکی بعد، کلمه اجتماعیون، که به معنای سوسیالیست به کار می رفت از نام خود حذف و کلمه دموکرات را انتخاب کرد. هسته مرکزی تشکیل دهنده حزب، افرادی چون سیدحسن تقی زاده، حیدرخان عمواغلی، سلیمان میرزا و سیدرضا مساوات بودند و روزنامه هایی چون؛ ایران نو در تهران، شفق در تبریز و نوبهار را در خراسان منتشر می ساختند این حزب در نشریات خود، مخالفینش را به نام محافظه کار، ارتجاعی و سرمایه دار و اشراف و اعیان به باد انتقاد می گرفت. برنامه این حزب برای ایجاد دگرگونی های اجتماعی شامل تصویب علنی تفکیک دین از دولت، کاهش اقتدار محلی بعضی از سران عشایر و نیز تعریف جدیدی از ملیت بود که فراتر از وابستگی های مذهبی و قومی بود. حزب اجتماعیون اعتدالیون نیز در شرایط مجلس دوم و در مقابل حزب اجتماعیون عامیون تشکیل شد. علی اکبر دهخدا، مرتضی قلی نائینی، محمدصادق طباطبایی و علی محمد دولت آبادی و... از رهبران آن محسوب شده و از حمایت تعداد کثیری از نمایندگان مجلس و سران و رهبران انقلاب چون ستارخان، باقرخان و سپهدار تنکابنی برخوردار بودند و از روزنامه «وقت» که بعدها به روزنامه «مجلس» تغییر نام داد برای بیان دیدگاه های خود استفاده می کردند. اجتماعیون اعتدالیون در مجلس دوم موفق به کسب برتری در قیاس با دیگر احزاب، به ویژه حزب دموکرات شد.

انقلاب اسلامی ایران با اراده و خواست روحانیان مبارز شیعه، به رهبری امام خمینی (ره) که نقش پیش گامی، هدایت گری و بسیج کنندگی توده ها را برعهده داشته است و با نصرت الهی به پیروزی رسید. آنان با عزمی راسخ تحولی بنیادین در دولت و جامعه را طلب کردند و با مبارزه ای قاطع علیه رژیم طاغوتی پهلوی برای تحقق ارزش های اسلامی، زندان، شکنجه، شهادت، تبعید و انواع محرومیت ها را به جان خریدند؛ یعنی اگر اراده روحانیت انقلابی و مبارز شیعه، به رهبری امام خمینی (ره) برای ایجاد انقلاب نبود، انقلابی در این برهه از تاریخ ایران تحقق نمی یافت. بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، امکان ظهور و بروز احزاب فراهم شد و احزاب و گروه های سیاسی با اندیشه ها و افکار مختلف ظاهر شدند و به ایفای نقش سیاسی پرداختند. گرچه در سال های اولیه،

احزاب از قاعده مندی برخوردار نبودند، اما تشکیل سریع نهادهای نظام و تثبیت پایه های انقلاب، امکانی برای قاعده مند کردن احزاب فراهم آورد. در قانون اساسی نیز به این مسئله توجه و امکان فعالیت احزاب و نحوه آن مشخص شد. بین سال های ۱۳۵۷ تا ۱۳۶۰ احزاب در ایران با تکتک فراوان ظهور کردند و نهایتاً هم بر اساس شرایط جنگ و تحولات دیگر، موقعیت خود را از دست دادند.

آنچه در بیان وجوه افتراق و اشتراک این جریانهای می توان گفت بطور مثال این است: در اندیشه لیبرال، مشارکت سیاسی به عنوان یک حق برای شهروندان مطرح می شود. اما در اندیشه اسلام سیاسی مشارکت اصالتاً یک وظیفه و تکلیف دینی است و حق بودن آن از آنجا ناشی می شود که مهم ترین حق هر عضو از جامعه دینی این است که بتواند آزادانه و بدون هیچ مانع و رادعی به تکالیف و وظایف دینی، مانند تکلیف مشارکت سیاسی خویش عمل کند. به وضوح دیده می شود که نگاه اسلام به این موضوع بسیار متعالی است و در بر گیرنده تمام محاسن نگاه حق محور به مقوله مشارکت را دارد و علاوه بر آن، مزایای ویژه ای ناشی از اندراج این حق محوری در یک نظام ایدئولوژیک را واجد است.

لیبرالیسم، ایدئولوژی ستیز است و لذا هیچ چیزی را به عنوان تکلیف و وظیفه فردی برای پیروان خود ترسیم نمی کند؛ اما در اسلام سیاسی همه اعمال بر مبنای تکلیف آرایش می یابند.

فهرست منابع

- ۱- آبدیان، حسین. (۱۳۸۳). بحران مشروطیت در ایران. چاپ اول. تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی.
- ۲- آبراهامیان، یرواند، (۱۳۷۶). ایران بین دو انقلاب (از مشروطه تا انقلاب اسلامی). ترجمه کاظم فیروزمند، حسن شمس آوری، محسن مدیر شانه چی. چاپ اول. تهران: نشر مرکز.
- ۳- آجدانی، لطف الله، (۱۳۸۳). علما و انقلاب مشروطیت ایران. چاپ اول. تهران: نشر اختران.
- ۴- آجودانی، ماشاء الله، (۱۳۸۴). مشروطه ایرانی. چاپ ششم. تهران: نشر اختران.
- ۵- آخوندزاده، میرزا فتحعلی، (۱۳۵۵)، الفبای جدید و مکتوبات، به کوشش حمید محمد زاده، چاپ چهره، تبریز
- ۶- آدمیت، فریدون (۱۳۴۰). فکر آزادی، مقدمه نهضت مشروطیت. تهران: انتشارات سخن.
- ۷- آدمیت، فریدون. (۱۳۷۰) ایدئولوژی نهضت مشروطیت، جلد دوم: مجلس اول و بحران آزادی. چاپ اول. تهران: انتشارات روشنگران.
- ۸- آدمیت، فریدون (۱۳۶۳)، اندیشه های طالبوف تبریزی، تهران: انتشارات دماوند، ص ۸.
- ۹- آزاد ارمکی، تقی (۱۳۸۰)، مدرنیته ایرانی، تهران، انتشارات اجتماع.
- ۱۰- آفاری، ژانت. (۱۳۸۵). انقلاب مشروطه ایران. ترجمه رضا رضایی. چاپ سوم. تهران: انتشارات بیستون.
- ۱۱- آنی کین، الف، (۱۳۸۵) اقتصاد سیاسی پیش از مارکس، ترجمه ی جلال علوی نیا، تهران، نشر بین الملل
- ۱۲- آوری، پیتر. (۱۳۷۳). تهران معاصر ایران (از تأسیس تا انقراض سلسله قاجاریه). ترجمه

- محمد رفیعی مهرآبادی. چاپ سوم. تهران: انتشارات عطایی.
- ۱۳- اتحادیه (نظام مافی)، منصوره، (۱۳۶۱) مرانامه‌ها و نظامنامه‌های احزاب سیاسی ایران در دومین دوره مجلس شورای ملی، تهران، نشر تاریخ ایران.
- ۱۴- اتحادیه (نظام مافی)، منصوره. (۱۳۸۱). پیدایش و تحول احزاب سیاسی مشروطیت. چاپ اول. تهران: کتاب سیامک.
- ۱۵- ازغندی، سیدعلیرضا. (۱۳۸۳). تاریخ تحولات سیاسی و اجتماعی ایران (۱۳۵۷—۱۳۲۰). چاپ دوم. تهران: انتشارات سمت.
- ۱۶- اسماعیلی، خیرالله (۱۳۸۶)؛ حزب جمهوری اسلامی؛ تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- ۱۷- افشار، ایرج (۱۳۳۰) «اندیشه‌های طالب اف» یغما، شماره ۴، ص ۲۱۶.
- ۱۸- الگار، حامد، نقش روحانیت پیشرو در انقلاب مشروطیت (دین و دولت در ایران)، ترجمه ابوالقاسم سری، توس، تهران
- ۱۹- اکبری یاسوج، گرجی ازندریانی، سیدحامد، علی اکبر (۱۳۹۶) واکاوی تاریخی نظریه ی تعدیل قدرت در کشاکش مطلقه گرایی و مشروطه خواهی، تاریخ ایران، دوره ۱۰، شماره ۳
- ۲۰- امام خمینی، (۱۳۷۸) صحیفه امام، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
- ۲۱- امام خمینی، (۱۳۷۳) ولایت فقیه (حکومت اسلامی)، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی،
- ۲۲- امام جمعه زاده، شهرام نیا، نجات پور؛ سیدجواد، امیرمسعود، مجید (۱۳۹۱) روحانیت شیعه و مقایسه سه دهه نقش آن پس از مشروطه و پس از انقلاب اسلامی
- ۲۳- بادامچیان، اسدالله؛ (۱۳۸۵) آشنایی با جمعیت مومنه اسلامی، تهران، اندیشه ناب،
- ۲۴- پژوهش جامی (۱۳۷۷) گذشته چراغ راه آینده است، تهران، ققنوس
- ۲۵- ترکمان، محمد (۱۳۶۲) فضل الله نوری، مجموعه‌ای از رسائل، اعلامیه‌ها، مکتوبات... و روزنامه
- ۲۶- تقی زاده، سید حسن، (۱۳۷۲)، زندگی طوفانی: خاطرات سیدحسن تقی زاده، چاپ ایرج افشار، تهران
- ۲۷- تقی زاده، سید حسن، (۱۳۴۹)، «گوشه‌هایی از زندگی تقی زاده»، راهنمای کتاب، سال ۱۳، ش ۵-۷
- ۲۸- تهرانی، محمدصادق، (بی تا) نگاهی به تاریخ انقلاب اسلامی ۱۹۲۰ عراق، قم: انتشارات دارالفکر،
- ۲۹- ثبوت، اکبر «مصاحبه با آقای اکبر ثبوت»، در حیات سیاسی، فرهنگی و اجتماعی آخوند خراسانی
- ۳۰- جاسبی، عبدالله. (۱۳۸۴) تشکل فراگیر (مروری بر یک دهه فعالیت حزب جمهوری اسلامی)، تهران، دفتر پژوهش و تدوین تاریخ انقلاب اسلامی،
- ۳۱- جعفریان، رسول، (۱۳۸۱) جریانها و جنبشهای مذهبی — سیاسی ایران، نشر پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، چاپ دوم،

- ۳۲- حسینی بهشتی، محمد، (۱۳۵۹) عملکرد یکساله حزب جمهوری اسلامی، تهران: حزب جمهوری اسلامی،
- ۳۳- حسینی زاده، سید محمدعلی؛ (۱۳۸۶) اسلام سیاسی در ایران، قم، دانشگاه مفید،
- ۳۴- خوش نیت، حسین (۱۳۶۰) سیدمجتبی نواب صفوی، اندیشه‌ها، مبارزات و شهادت او
- ۳۵- دارابی، علی. (۱۳۷۹) سیاستمداران اهل فیضیه (بررسی، نقد، پیشینه و عملکرد جامعه روحانیت مبارز)، تهران، سیاست،
- ۳۶- درخشه، جلال، (۱۳۸۴) نسبت قانون و شریعت در اندیشه سیاسی علامه میرزای نایینی، مجله دانش سیاسی، دوره ۱، شماره ۲، زمستان
- ۳۷- درویشی سه‌تالانی، فرهاد (۱۳۸۵)؛ سیره عملی امام خمینی در اداره امور کشور (۱۳۶۸-۱۳۵۷)؛ تهران: مؤسسه چاپ و نشر عروج.
- ۳۸- ذاکر حسین، عبدالرحیم، (۱۳۷۰) مطبوعات سیاسی ایران در عصر مشروطیت، چ ۲، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- ۳۹- رحمانیان، داریوش (۱۳۸۲) تاریخ علت شناسی انحطاط و عقب ماندگی ایرانیان و مسلمین دانشگاه تبریز
- ۴۰- زریاب خوبی، عباس (۱۳۴۹) تقی زاده آنچنانکه من شناختم
- ۴۱- زعیب و اردلان، کورش و علی، (۱۳۷۷) جبهه ملی ایران: از پیدایش تا کودتای ۲۸ مرداد
- ۴۲- شادلو، عباس. (۱۳۷۹) اطلاعاتی درباره احزاب و جناح‌های سیاسی ایران امروز، تهران، نشر گستر.
- ۴۳- شریعتی، علی (۱۳۶۱) اسلام‌شناسی، مجموعه آثار، ج ۱۶، تهران، قلم، چ اول.
- ۴۴- شمیم، علی اصغر، (۱۳۷۱) تاریخ ایران در دوره سلطنت قاجار، تهران، شرکت چاپ و انتشارات علمی.
- ۴۵- طالبوف تبریزی، عبدالرحیم (۱۳۵۶)، کتاب احمد (مجموعه آثار عبدالرحیم طالبوف)، (با مقدمه و حواشی باقر مؤمنی)، چاپ دوم، تهران: شبگیر، ص ۲۰۲.
- ۴۶- فوران، جان (۱۳۷۷) مقاومت شکننده: تاریخ تحولات ایران از صفویه تا سالهای پس از انقلاب اسلامی، ترجمه احمد تدین تهران، رسا.
- ۴۷- کدی، نیکی (۱۳۶۹) ریشه‌های انقلاب ایران، (ترجمه عبدالرحیم گواهی)، تهران: انتشارات قلم، ص ۲۸۰.
- ۴۸- کدیور، محسن (۱۳۸۲) اندیشه سیاسی آخوند خراسانی، تهران
- ۴۹- کریمی، احمد رضا، (۱۳۸۴) سازمان مجاهدین خلق و مواضع آنها، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- ۵۰- کسروی، احمد، (۱۳۷۷)، در پیرامون تاریخ، به کوشش عزیز الله علیزاده، تهران، انتشارات فردوسی
- ۵۱- کسروی، احمد، دین و جهان، (۱۳۳۶)، چاپ سوم ۱۳۳۶، تهران: کتابفروشی پایدار
- ۵۲- محتشمی پور، سید علی اکبر (۱۳۷۹)؛ چندصدایی در جامعه روحانیت؛ تهران: اندیشه جوان

- ۵۳- محیط طباطبایی، (۱۳۷۵) تاریخ تحلیلی مطبوعات ایران، تهران: انتشارات بعثت،
- ۵۴- مرتضی مطهری، (۱۳۷۰) امامت و رهبری.
- ۵۵- مدنی، سیدجلال‌الدین؛ (۱۳۶۱) تاریخ سیاسی معاصر ایران، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
- ۵۶- مستوفی، عبدالله (۱۳۴۳) شرح زندگانی من (تاریخ اجتماعی و اداری قاجاریه)، ج ۲، تهران: زوار،
- ۵۷- ملک زاده، مهدی، (۱۳۶۳) تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، تهران، انتشارات علمی
- ۵۸- میرسلیم، مصطفی، (۱۳۸۴) جریان‌شناسی فرهنگی بعد از انقلاب اسلامی ایران، تهران، مرکز بازشناسی اسلام و ایران،
- ۵۹- ناطق نوری، علی اکبر، (۱۳۸۲) خاطرات حجة الاسلام و المسلمین علی اکبر ناطق نوری، تدوین مرتضی میردار، تهران
- ۶۰- ناطق الاسلام، کرمانی، (۱۳۴۶) تاریخ بیداری ایرانیان، به اهتمام علی اکبر سعیدی سیرجانی، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران،
- ۶۱- نائینی، محمد حسین، (۱۳۶۱) تنبیه الامه و تنزیه المله، با مقدمه و توضیحات محمود طالقانی، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- ۶۲- نائینی، محمدحسین، (۱۳۸۲) تنبیه الامه و تنزیه المله، قم، بوستان کتاب.
- ۶۳- ورعی، سید جواد؛ (۱۳۷۸) «تأملی در گسترش احزاب سیاسی»، امام خمینی و حکومت اسلامی؛ نهادهای سیاسی و اصول مدنی؛ ج ۶، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- ۶۴- هاشمی رفسنجانی، اکبر؛ (۱۳۸۰) عبور از بحران: کارنامه و خاطرات ۱۳۶۱؛ به اهتمام فاطمه هاشمی؛ تهران: دفتر نشر معارف انقلاب.
- ۶۵- هاشمی رفسنجانی، اکبر؛ (۱۳۸۷) کارنامه و خاطرات سال ۱۳۶۴: امید و دلواپسی؛ به اهتمام سارا لاهوتی؛ تهران: دفتر نشر معارف انقلاب.

روزنامه ها:

- ۱- آرشیو روزنامه ندای وطن
- ۲- آرشیو روزنامه صوراسرافیل

